



آن عاشقان شرزه، که با شب نزیستند...

تاریخ جنبش فدایی، پشتوانه ای برای مبارزات جاری تهیدستان است!

صفحه ۲

از حق برگزاری گردهمائی جبهه ملی ایران دفاع می کنیم!

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

- ۴ صفحه - «دختران خیابان انقلاب»، چهار دهه پس از انقلاب
- ۵ صفحه - جنبش اعتراضی، منبعی برای همگان
- ۶ صفحه - سرزمین سوخته یا سوریه ای شدن ایران
- ۷ صفحه - اشکال متنوع مبارزه - دختران خیابان انقلاب
- ۸ صفحه - گذری کوتاه بر جنبش فداییان خلق
- ۹ صفحه - صدای سردار حسین سلامی، صدای مردم صلح جوی ایران نیست!
- ۱۰ صفحه - جامعه ایران تشنه نیروی چپ دموکرات و سوسیالیستی است!
- ۱۱ صفحه - مصادره به مطلوب نتایج یک نظرسنجی
- ۱۲ صفحه - تشدید مبارزه صنفی - سیاسی، علیه تعرض نئولبرال های حاکم
- ۱۳ صفحه - چرا مرگ بر کارگر شعار انحرافی است؟
- ۱۴ صفحه - این دختران چونان مجسمه، تجسم زندگی میلیونها زن هستند!
- ۱۵ صفحه - دیو چو بیرون رود، فرشته در آید؟!!

تاریخ جنبش فدایی، پشتوانه‌ای برای مبارزات



جاری تهیدستان است!

چهل و هفتمین سالگرد اعلام موجودیت فداییان خلق ایران را امسال در شرایطی گرمی می‌داریم که گروه‌های تهیدست با اعتراضات سراسری دی ماه ۱۳۹۶ وارد مرحله نوینی شده است. تا پیش از این اعتراضات، اعتصابات و سایر اشکال مبارزات کارگران، معلمان، پرستاران و سایر زحمتکشان در ایران هنوز به یک حرکت هماهنگ سراسری فرا نرویده بود. از اعتراضات دی ۹۶ بدین سو می‌توان از یک برآیند هماهنگ و با ابعاد ملی سخن گفت. اکنون تحقق آرزوی بنیانگذاران جنبش فدایی را شاهدیم که می‌خواستند با شکستن سکوت گورستانی، زمینه‌ساز حضور مستقل توده‌های زحمتکش در سیاست ایران شوند. امروز دیگر تهیدستان و فرودستان ایران به صدای بلند اعلام می‌کنند که برای رهایی از ستم، سرکوب و برای تامین آزادی و عدالت اجتماعی به صحنه آمده‌اند.

تاریخ جنبش فدایی، پشتوانه‌ای برای مبارزات جاری گروه‌های تهیدست است. بنیانگذاران جنبش فدایی می‌خواستند بر سکون و سکوت حکمفرما شده پس از کودتای ۲۸ مرداد فائق آیند. آنها در پی آن بودند که مبارزه‌ای برای آزادی و عدالت اجتماعی و سوسیالیسم را سازمان دهند، مبارزه‌ای که در آن، نیروی پیشاهنگ بتواند راه سازماندهی توده‌های وسیع زحمتکشان را بگشاید. زنان و مردان فدایی جان خود را به کف گرفتند و صدها تن از آنان این گرانبهاترین گوهر هر وجود انسانی را نثار کردند تا این راه را بگشایند.

با گذشت نزدیک به پنج دهه، غبار تاریخ و خطاهایی که جنبش فدایی بدان دچار شد، نتوانسته است فروغی را که در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ روشن شد خاموش کند. ما به عنوان بخشی از فداییان، خود را بخشی از تاریخ مبارزات کارگران و تهیدستان ایران می‌دانیم که به جریان کنونی این مبارزات پیوند می‌خورد. سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) همراه با اتحاد فداییان خلق ایران - هواداران وحدت چپ و کنشگران چپ، در تدارک بنیانگذاری تشکل واحدی با مضمون حزبی‌اند تا بتوانند در مبارزات زحمتکشان ایران نقش مؤثرتری ایفا کنند. ما این اقدام را گامی برای غلبه بر پراکندگی نیروهای سیاسی چپ می‌دانیم. ما برای آن می‌کوشیم که نیروهای سیاسی چپ با الهام گرفتن از مبارزات یکپارچه شونده تهیدستان، صفوف خود را فشرده‌تر کنند و به صدایی رسا در دفاع از آرمان‌های چپ تبدیل شوند. ما ایمان راسخ داریم که آرمان‌های چپ ایران چیزی جز آن نیست که زحمتکشان ایران به خاطر آن به صحنه آمده‌اند.

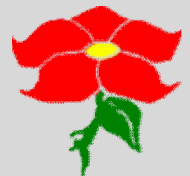
چپ ایران در مبارزه با استبداد حاکم برای دستیابی به آزادی، در مبارزه با بهره‌کشی بی‌رحمانه برای نیل به عدالت اجتماعی، در مبارزه با ماجراجویی‌های جنگی حکومت جمهوری اسلامی و سیاست‌های جنگ‌طلبانه در منطقه و جهان، برای تحقق صلح، در مبارزه علیه مردسالاری برای رهایی زن، در مبارزه با چپاول و تخریب منابع طبیعی برای توسعه‌ای خوانا با حفظ محیط زیست، در کنار جنبش‌ها و پرامدهای اجتماعی در ایران ایستاده است و می‌خواهد این جنبش‌ها در پیوند با هم، نیرومندتر شوند. آنچه در سالی که گذشت شاهد آن بودیم، به ما در این تلاش خود امید و عزم برای ادامه راه می‌دهد.

چهل و هفتمین سالگرد بنیانگذاری جنبش فدایی را به همه دوستداران این جنبش شادباش می‌گوییم و برای همه آنها در کارهای سترگی که پیش روی ماست، آرزوی موفقیت داریم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۸ بهمن ۱۳۹۶ (۷ فوریه ۲۰۱۸)

از حق برگزاری گردهمایی جبهه ملی ایران دفاع می‌کنیم!



بعد از خیزش اعتراضی مردم، حسن روحانی و وزیر کشورش بارها از حق اعتراض مردم، برگزاری تظاهرات و آزادی بیان سخن گفتند. تا کنون ارگان‌های حکومت اسلامی به احزاب منتقد و مخالف و به گروه‌های مختلف اجتماعی و نهادهای مدنی برای برگزاری گردهمایی و تظاهرات مجوز نداده‌اند.

بعد از سخنان مکرر حسن روحانی در مورد حق اعتراض، هیئت رهبری و هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران نامه‌ای خطاب به روحانی نوشته و تقاضای گردهمایی در سالروز درگذشت دکتر محمد مصدق - عصر روز ۱۴ اسفند ۹۶ - در یکی از میدانی تهران به منظور اعلام نظرات خود کرده است.

پاسخ حسن روحانی به درخواست جبهه ملی ایران نشان خواهد داد که آیا او برای فرونشاندن خشم مردم مکرراً از حق اعتراض دفاع می‌کند و می‌خواهد دستگیری ۳۷۰۰ نفر تظاهرکننده و کشته شدن ۲۵ نفر را به جهت نداشتن مجوز برای برگزاری تظاهرات توجیه کند یا اینکه با خیزش اعتراضی مردم به این دریافت رسیده است که باید حق تظاهرات و گردهمایی را به عنوان حقوق شهروندی به رسمیت شناخت و به درخواست‌ها برای گرفتن مجوز پاسخ مثبت داد.

ما از حق برگزاری گردهمایی جبهه ملی ایران برای بیان نظرات و مواضعش دفاع می‌کنیم. حکومت باید حق نیروهای منتقد و مخالف از جمله نیروهای چپ برای اجتماعات را برسمیت شناسد. ما براین باوریم که آزادی بیان، احزاب، رسانه‌ها و برگزاری اجتماعات جزو حقوق شهروندی است و باید این حقوق تامین گردد.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۳ بهمن ۱۳۹۶ (دوم فوریه ۲۰۱۸)

اعلامیه مشترک

از «دختران خیابان انقلاب» حمایت می کنیم!

در آستانه چهل سالگی انقلاب بهمن و تحمیل حجاب اجباری به زنان توسط جمهوری اسلامی، حرکت ابتکاری «دختر خیابان انقلاب» همزمان با خیزش های دی ماه مردم در سراسر ایران، نقطه عطفی بود بر مبارزات زنانی که از همان اوان انقلاب نمی خواستند تن به این تحمیل و تبعیض بدهند.

زمانی که آیت الله خمینی در روز ۱۶ اسفند ۵۷ اعلام کرد که زنان باید با حجاب اسلامی به سر کار، مدرسه، دبیرستان، و دانشگاه بروند و در سطح مملکت آن را رعایت کنند، اولین بنای تبعیض علیه زنان در جمهوری اسلامی گذاشته شد. تبعیض بین زن و مرد از یکسو و بین زن با حجاب و زن بی حجاب از سوی دیگر. گرچه زنان کارمند، حقوقدان، معلم، پرستار، دانش آموز و دانشجویان همان فردای ۱۶ اسفند، در اولین بزرگداشت روز جهانی زن مصادف با ۱۷ اسفند ۵۷، به اعتراض وسیع و خودانگیخته علیه حجاب اجباری دست زدند، اما این اعتراضات، راهپیمایی ها، تحصن ها و سخنرانی ها، نتوانست از حمایت کافی از سوی جامعه مدنی و نیز سازمان های سیاسی برخوردار شود و به اشکال مختلف سرکوب شده و عقب رانده شد.

بالاخره با اعلام «انقلاب اداری» در تیر ماه سال ۵۹ و ملزم شدن زنان به رعایت پوشش اسلامی، این تبعیض اسلامی رنگ قانونی به خود گرفت. زنانی که حاضر به قبول حجاب اجباری نبودند و به آن اعتراض می کردند، از ادارات پاکسازی شده و به کنج خانه ها فرستاده شدند. این اولین اقدام، اما آغاز ابلاغ و اجرای قانون تبعیض آمیز علیه زنان بود. بعد از آن نابرابری حقوقی در ارث، انتخاب شغل، قانون خانواده، حق حضانت کودکان و ... به اجبار در انتخاب پوشش اضافه شد. اگر بسیاری از این بی حقوقی ها در برابر چشم مردم نبود و آنها به مرور نتایج آن را در زندگی خود حس کردند، اما حجاب اجباری، نماد آشکاری بود که هر روز در سر هر کوی و برزن، در محل کار، در مدرسه و دانشگاه، تبعیض جنسیتی را فریاد می زد.

با تحمیل حجاب، بسیاری از زنان مشاغل خود را از دست دادند و فقط زنان با حجاب می توانستند سر کارشان حاضر شوند. پس از آن همه زنان - چه با حجاب و چه بی حجاب - از بعضی مشاغل مثل قضاوت محروم شدند. همه زنان سهمشان از ارث نیمه شد. همه زنان از میدان های ورزشی حذف شدند. حضور همه زنان در صحنه های عمومی ضعیف شد و بالاخره با گسترش قوانین دیگری از جمله اخذ اجازه از همسر برای سفر، میدان عمل و تحرک و حضور اجتماعی آنان هر روز بیش از روز پیش تنگ تر شد.

امروز ایران در بین ۱۴۴ کشور در جهان، در رتبه ۱۴۰ در جدول برابری جنسیتی قرار دارد. ایران همچنان جزو معدود کشورهای جهان است که کنوانسیون رفع کامل تبعیض از زنان را نپذیرفته است. به همین جهت علیرغم سطح بالای تحصیلی زنان ایرانی، آنان از مشارکت و فرصت های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برابر با مردان محرومند. در صحنه سیاسی مشارکت محسوسی ندارند و حضورشان در ساختار سیاسی حتی ضعیف تر از کشورهای فقیر همسایه مثل افغانستان است.

هموطنان، نیروهای آزادیخواه و دمکرات!

حرکتی که ویدا موحد معروف به «دختر خیابان انقلاب» آغاز کرد، همچنان از سوی زنان و مردان در حمایت از آن و در اعتراض علیه حجاب اجباری ادامه دارد. این حرکت ادامه جنبشی است که چهل سال پیش آغاز گشته است و امروز در نمادی سمبلیک خود را به معرض نمایش گذاشته است. جمهوری اسلامی با دستگیری و بالابردن وثیقه برای آزادی آنان، تلاش در سرکوب این حرکت خودانگیخته دارد. ما وظیفه خود می دانیم که از حرکت «دختران خیابان انقلاب» پشتیبانی کنیم و از انسان های آزاده، نهادهای مدنی و سیاسی مخالف تبعیض، می خواهیم در تقویت این حرکت و علیه سیاست های تبعیض آمیز جمهوری اسلامی مبارزه کنند.

هینت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هینت مسئولین کنشگران چپ

هینت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۱۶ بهمن ۲۰۱۸ (۵ فوریه ۲۰۱۸)

"تراژدی" روحانی

علی پورنقوی

پنجشنبه ۱۲ بهمن، جبهه ملی ایران در ابتکاری قابل تقدیر با نوشتن نامه ای به روحانی خواهان برگزاری یک گردهمایی عمومی در تهران شد.

در این نامه جبهه ملی به اظهارات روحانی و برخی دیگر از مقامات جمهوری اسلامی در واکنش به اعتراضات اخیر استناد می کند که اعلام کردند "دولت با تجمعات قانونمند مردم مخالف نیست. مردم حق آزادی بیان دارند و می توانند پیشنهادات و نظرات خود را در امور کشور مطرح کنند".

بر این پایه جبهه ملی از روحانی خواسته است که "به وزارت کشور دستور فرمایید موافقت با برگزاری این گردهمایی و تقبل حفظ امنیت آن را اعلام نمایند. زمان این گردهمایی در عصر روز ۱۴ اسفند ۹۶ و مکان آن در هر یک از میدانی تهران پیشنهاد میگردد".

گزاره نیست اگر موافقت دولت روحانی برای برگزاری گردهمایی جبهه ملی ایران را عطفی در فضای سیاسی کشور بنامیم. نکته اما این است که ریسک سیاسی بزرگی نیست اگر پیش بینی کنیم دولت روحانی یا با سکوت از پاسخ به این درخواست طفره خواهد رفت، یا جبهه ملی ایران را غیرقانونی خواهد خواند و بنابراین آن را مصادف نیروهای دارای حق آزادی بیان نخواهد دانست.

خواه این و خواه آن، وضع جمهوری اسلامی یک مشخصه مرسوم تراژدی ها را تداعی می کند. قهرمان تراژدی دائماً در تقلاي خروج از وضعیت دشواری است که در آن گرفتار آمده است. او موفق به خروج از وضعیت معین می شود، اما هر بار خود را با وضع دشوارتری مواجه می بیند. این تقلا چندان ادامه می یابد تا تراژدی تکمیل گردد.

ادعای مقامات جمهوری اسلامی دایر بر آزادی حق بیان و تجمعات مردم، با مشروط کردن آنها به قانونی بودن، آنان را از تنگنایی رها نمید، اما اینک آنان را و خاصه شخص روحانی را، که نمی تواند نسبت به وعده های انتخاباتی خود راه حاشا را پیشه کند، به تنگناتری رهنمون شده است.

این روند تراژدی گونه برای اطلاع طلبان نیز خالی از هشدار نیست. آنان می توانند سکوت کنند، اما آیا می توانند جبهه ملی را غیرقانونی هم بخوانند؟



«دختران خیابان انقلاب»، چهار دهه پس از انقلاب

فرزانه عظیمی

یادداشت سیاسی کارآنان

حرکت اخیر زنان و دختران ایرانی علیه حجاب اجباری، در آستانه سی و نهمین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷، نقطه عطف دیگری در مبارزات زنان علیه نابرابری و تبعیض جنسی بود. حرکتی که با به پرچم کردن روسری سفید، در دفاع از حق آزادانه انتخاب پوشش، بعنوان یکی از حقوق انسانی، جامعه ما را یک گام برگشت ناپذیر به سوی مدرنیته سوق داد. «دختران خیابان انقلاب» نزدیک به چهار دهه پس از انقلاب بهمن، در ادامه مبارزه هزاران هزار زنی که علیه حجاب اجباری، خیابان انقلاب را زیر قدم های استوار خود به لرزه درآورده بودند، امروز به سمبل جدید جنبش برابری طلب و ضد تبعیض در جامعه ما بدل شده اند. حرکت «دختران خیابان انقلاب» آشکارترین و رساترین اعتراض نسل جدیدی است که در نظام جمهوری اسلامی متولد شده است و علیرغم همه تمهیدات و آموزش های این نظام در تحمیل حجاب، زیر بار نقض حقوق فردی اش نمی رود!

جایگاه زنان در جامعه ایران امروز در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گواه این ادعاست. امروز ایران در میان ۱۴۴ کشور جهان، در قعر جدول نابرابری های جنسی قرار دارد و فقط از چاد، سوریه، پاکستان و یمن بالاتر است

این حرکت که به ابتکار زن جوانی بنام ویدا موحد با بالا رفتن از یک سکو در خیابان انقلاب شروع شد، به سرعت همه گیر شد. دختران و پسران، زنان و مردان دیگری، نه فقط در تهران بلکه در شهرهای دیگر ایران مثل مشهد، اصفهان و رشت نیز این حرکت را تکرار کردند. نرگس حسینی یکی از زنان موسوم به «دختران خیابان انقلاب» نیز از همان سکو بالا رفت و روسری خود را به پرچمی در اعتراض به حجاب اجباری تبدیل کرد. پلیس تهران پس از بازداشت وی، ضمن منتسب کردن این حرکت به دشمنان، سعی کرد که این اعتراض را بسیار بی اهمیت جلوه دهد. اما در عین حال تعدادی از نیروهایش را مأمور محافظت از همان سکویی کرد که نماد اعتراض علیه حجاب اجباری شده بود. امروز نیز «دختران خیابان انقلاب» با اتهامات مختلفی از جمله عدم رعایت حجاب شرعی و تظاهر به عمل حرام و

تشویق به فساد مواجه هستند، که مجازاتش می تواند دو ماه زندان یا ۷۴ ضربه شلاق باشد.

تنها نگاهی به آمار ارائه شده در رسانه های خود جمهوری اسلامی، نشان می دهد که زنان حتی علیرغم داشتن تبحر و معلومات بیشتر نسبت به رقبای مرد، کمتر در سطوح مدیریت حضور دارند

آنها همچنین با اتهام سنگین «تشویق به فساد و فحشا» نیز که مجازات آن به ده سال زندان نیز می رسد و وثیقه های سنگین ۵۰۰ میلیون تومانی، از سوی قوه قضاییه تهدید می شوند. پلیس تهران تا روز ۱۲ بهمن ۲۹ نفر را به اتهام برداشتن روسری بازداشت کرده است و تلاش دارد تا دامنه گسترش این حرکت را بگیرد. اما حرکت اعتراضی علیه حجاب اجباری همچنان در شهرهای ایران و نیز فضای مجازی، تکثیر و تکرار می شود و تداوم دارد.

حرکت «دختران خیابان انقلاب» در همین مدت کوتاه مسئله حجاب و حقوق زنان را بار دیگر به موضوع درجه یک در رسانه ها و مجامع - چه اپوزیسیون و چه محافل دولتی - تبدیل کرده است. بسیاری از خود شاید سؤال کنند که چرا علیرغم عواقبی که این حرکت با خود دارد، بسیاری از زنان و مردان نسل جوان، دست به این حرکت اعتراضی می زنند. پاسخ اصولگرایان در این رابطه مشخص و قابل پیش بینی بود. اما حتی بعضی از اصلاح طلبان مثل فاطمه راکعی نماینده مجلس ششم و عضو «جبهه مشارکت ایران اسلامی» نیز معتقد است که «اگر جامعه بی اعتنایی کند و زنان و دختران فرهیخته، موضوع را جدی نگیرند و کسانی تصور نکنند احیانا کار بزرگی در حال وقوع است، خودبخود چنین تحرکاتی خنثی می شود!» گرچه خواست «دختران خیابان انقلاب» یک خواست کاملاً اصلاح طلبانه، یک اعتراض مدنی و مسالمت آمیز است که برای بهبود وضعیت زنان در جامعه صورت می گیرد. اما حتی بعضی از زنان اصلاح طلب نیز در این مورد هم بی اعتنایی به خواست زنان را ترویج می کنند و سرکوب آنان را توجیه می کنند.

ریشه این حرکت در کجاست و چرا اپوزیسیون و بخصوص نیروهای چپ باید از این حرکت حمایت کنند؟

واقعیت این است که در جهانی که با شتاب در حال پیشرفت است و در سایه رشد تکنولوژی پرده های سانسور در آن برافزوده

است، نمی توان با دروغ و تهدید، زنان فرهیخته ای را که گوی سبقت را در احراز تحصیلات عالی در بعضی رشته ها از مردان نیز ربوده اند، به کاری وادار کرد که خلاف اراده و منافع آنان است. زمانی رضاخان به اجبار «کشف حجاب» کرد. همان موقع بودند زنانی که مدت ها از خانه بیرون نمی آمدند تا تن به این اجبار ندهند. جمهوری اسلامی حجاب را اجباری کرد. باز بسیاری بودند که حاضر نشدند حتی به قیمت از دست دادن شغل و موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود، زیر بار آن بروند. زنان امروز پس از تجربه نزدیک به چهل سال استبداد اسلامی، دیگر حاضر نیستند اجازه دهند از آنان استفاده ابرازی شود. پوشش زنان یک امر شخصی است و حجاب اجباری نقض اولیه ترین حق شهروندی زنان است. امر انتخاب پوشش به خود زنان مربوط است.

حضور بسیار کم رنگ زنان در مجلس (حدود ۶ درصد) و نیز نبود حتی یک وزیر زن تقریباً در تمام دولت های حکومت اسلامی، نشان می دهد که تبعیض علیه زنان از حجاب شروع می شود و به عرصه های سیاست، اقتصاد و اجتماع گسترش می یابد

در جامعه ای که این حق نقض شود، همیشه به دنبالش حقوق دیگر نقض خواهد شد. جایگاه زنان در جامعه ایران امروز در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گواه این ادعاست. امروز ایران در میان ۱۴۴ کشور جهان، در قعر جدول نابرابری های جنسی قرار دارد و فقط از چاد، سوریه، پاکستان و یمن بالاتر است. در کشور ما حجاب اجباری در سقوط وضعیت زنان در همه این موارد، مهمترین نقش را بازی می کند. چرا که شرط ورود به بازار کار، به مدرسه و دانشگاه، پست های سیاسی و اجتماعی، رعایت حجاب اسلامی است. بهترین مغزهای ایران اگر حجاب اسلامی نداشته باشند، قادر نیستند استعدادهای خود را در ایران شکوفا کنند و حتی اگر نابغه جهانی نیز باشند، تنها با خروج از ایران می توانند میدان عمل درخور را پیدا کنند. بسیاری از زنان به دلیل تبعیض علیه زنان و از جمله حجاب اجباری، خود به خود در بسیاری از مشاغل، شانس کمتری از رقبای مرد خود دارند، حتی اگر درجات تحصیلی بالاتری داشته باشند. تنها نگاهی به آمار ارائه شده در رسانه های خود جمهوری اسلامی، نشان می دهد که زنان حتی علیرغم داشتن تبحر و معلومات بیشتر نسبت به رقبای مرد، ...

جنبش اعتراضی، منبعی برای همگان

فرخ نعمت‌پور



یادداشت سیاسی کارآنان

بعد از اعتراضات اخیر مردم در بیشتر از هشتاد شهر ایران، یکی از مواردی که دوباره به موضوع بحث تبدیل شده است، وضعیت اصلاح طلبان و اصلاح طلبی است در فضای سیاسی ایران. موضوعی که قبل از هر چیز توسط خود اصلاح طلبان مطرح می‌شود.

می‌توان گفت که بطور کلی موضوع اصلاح طلبی در سه عرصه اصلی دوباره مطرح می‌شود: یکی، تعریف رابطه اصلاح طلبان است با دولت روحانی، دوم، گفتمان اصلاح طلبی، و سوم عدم موضع‌گیری بخشی از اصلاح طلبان در رابطه با حوادث اخیر. که البته دو عرصه اول و دوم در قبل از بروز اعتراضات هم مطرح بودند، اما بعد از حوادث دی ماه عمق بیشتری یافتند. در همین اینجا باید تاکید کرد که اعتراضات دی ماه توانست به فاصله میان طیفهای مختلف اصلاح طلبان دامن بزند و آنها را بیش از پیش از هم جدا کند.

در باره عرصه اول باید گفت که کماکان در میان اصلاح طلبان مواضع و تعابیر مختلفی در این مورد وجود دارد. بخشی به عبور از روحانی معتقدند و به این تمایل دارند که اصلاح طلبان با قواره تمام قد مستقل وارد عرصه سیاست شوند، و برخی دیگر که البته بیشترین اند، همچنان به ادامه سیاست پشتیبانی از روحانی و البته با حفظ موضع انتقادی، بویژه در مجلس، که آن را نافی سیاست مطالبه محوری نمی‌دانند. همچنین این بخش به گفتگوی جدی با روحانی برای پیشبرد مواضع خود اعتقاد دارند. مشارکت، انتقاد و گفتگو سه محور پایه‌ای سیاست آنان با روحانی است.

در مورد عرصه دوم هم باید گفت که نخبه اصلاح طلبان به ضرورت وجود گونه‌ای از اصلاح طلبی در دهه پنجم انقلاب می‌اندیشد که فرم و مختصات ویژه خود را داشته باشد، چنانکه بتواند به نوگرایی در گفتمان دست بیازد و نیز از روزمرگی، مماشات و آلوده شدن غیر ضروری به قدرت دور شود. آنان در واقع به گفتمانی می‌اندیشند که بتواند دوباره همچون دهه هفتاد، فضای روانی و ذهنی را هم در عرصه اجتماعی و هم در عرصه قدرت متاثر و تسخیر کند.

در اینکه اصلاح طلبان با فشارهای سخت حاکمیت در دوران احمدی نژاد و در اثر اشتباهات خود شکست‌های سختی را متحمل شدند، گمانی نیست. فشار و شکستی که منجر بدان شد در دوره‌های بعدی از سیاست بنوعی ائتلافی پیروی کنند که به پشتیبانی آنها از اعتدالیون درون نظام انجامید. اما در همین مدت، علیرغم به عقب راندن تندروها و کسب دستاوردهای معین در زمینه سیاست خارجی و اقتصاد، اصلاح طلبی از جمله به علت فرورفتن در لاک محافظه‌کاری، که هم ناشی از ائتلاف آنها با اعتدالیون و هم ناشی از فشارهای حاکمیت بود، قدرت برندگی اولیه خود را از دست داد و به جریان نسبتاً معمول و نه مسئله‌ساز در فضای سیاسی کشور تبدیل شد. و این معمولیت بویژه در جریان اعتراضات اخیر مردم به گرانی و سرکوب به اوج خود رسید، چنانکه آنها نتوانستند یک ارتباط زنده و ارگانیک با مردم معترض درست کرده و از آن توشه‌ای برای نوسازی خود درست کنند.

البته در میان بخشی از اصلاح طلبان از ضرورت تقارب گفتمان اصلاح طلبی به حوزه اجتماعی و نه صرفاً سیاست و اقتصاد صحبت به میان آورده می‌شود که این ناظر بر توجه به زندگی اقشار و طبقات پائینی جامعه است، اما بحث بر سر این است که اساساً بدون توجه اساسی به تجربه اعتراضات اخیر مردم، تغییر و یا نوسازی در بعد گفتمان، امکان‌ناپذیر است. اگر اصلاح طلبان به مقوله حاکمیت و مشروعیت آن از زاویه رضایت مردمی می‌اندیشند، پس منطقاً باید مهمترین حادثه سیاسی سال را مینا قرار دهند.

البته شرط نیست که گفتمان اصلاح طلبی به میانی گفتمان انقلابی فرابریود، و این امر منطقی هم نمی‌نماید، اما یک جنبش یا حرکت اعتراضی رادیکال می‌تواند همچنین به توشه رفرمیست‌هایی تبدیل شود که می‌خواهند از خمود و ایستانی بیرون بیایند. و برای گذر از این خمودگی به جد باید به امکان اعتراضات قانونی در فرم حضور در خیابان توجه جدی مبذول شود. منابع توان اصلاح طلبی در اساس سه پایه‌اند: گفتمان، نهادهای مدنی و خیابان. اصلاح طلبی در ایران بویژه از عدم حضور پایه سوم در رنج است. جنبش اعتراضی، منبعی است برای همگان!

«دختران خیابان انقلاب» ...

ادامه از صفحه ۴

کمتر در سطوح مدیریت حضور دارند. برخلاف اکثر کشورهای پیشرفته جهان، به جای رفع تبعیض از زنان، تبعیض علیه آن‌ها روال عادی و قانونی شده است. به همین دلیل نیز زنان نمی‌توانند به سادگی در مقام مدیریت قرار گیرند. قوانین جمهوری اسلامی ریاست زنان بر مردان را برنمی‌تابد و این درحالی است که در بسیاری از قدرتمندترین کشورهای جهان، زنان سال‌هاست که در مهم‌ترین مقامات کشوری و بالاترین پست‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار دارند. حضور بسیار کم‌رنگ زنان در مجلس (حدود ۶ درصد) و نیز نبود حتی یک وزیر زن تقریباً در تمام دولت‌های حکومت اسلامی، نشان می‌دهد که تبعیض علیه زنان از حجاب شروع می‌شود و به عرصه‌های سیاست، اقتصاد و اجتماع گسترش می‌یابد.

حجاب تنها مسئله‌ای است که به همه زنان مربوط می‌شود. چه داشتن اش و چه نداشتن اش. بنابراین مبارزه برای این خواست اولیه، مبارزه برای حقوق اولیه و مدنی بیش از نیمی از جامعه است. اجرای آن نیز نه تنها به لحاظ اقتصادی برای جامعه خرجی ندارد، بلکه بسیاری از نهادها و ارگان‌های سرکوب حکومتی از نوع «گشت ارشاد» و ... را، که مخارجشان از بودجه مملکت و در واقع از جیب همین مردم پرداخت می‌شود، غیرضرور خواهد کرد.

در آستانه سی و نهمین سالگرد انقلاب بهمن، ضمن ارج گذاشتن به مبارزه علیه استبداد و برای آزادی و برابری، با پشتیبانی از اعتراض و خواست «دختران خیابان انقلاب»، بار دیگر اما با روشی دیگر، به خیابان انقلاب برگردیم و خواست آزادی و برابری و رفع تبعیض علیه زنان را هرچه رساتر فریاد کنیم. پیروزی تنها در سایه مبارزه‌ای پیگیر و متحد امکان‌پذیر است!

سرزمین سوخته یا سوریه ای شدن ایران



علی پور نقوی

۳- توسعه.

شعار "سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن" بیان موجز اشراف نسبت به هزینه های سنگینی است که جمهوری اسلامی برای پیشبرد سیاست شیعی-بنیاد خود در منطقه، و خاصه حضور نظامی در سوریه، بر بودجه کشور تحمیل می کند

این ابتدا اقتصاددانان چپ بودند که با وجود محرومیت از دسترسی به داده های مربوط به بودجه، اعلام کردند هزینه ردیفهای ۱ و ۲ نامبرده، در جمهوری اسلامی چندان بالا گرفته اند که دیگر جایی برای توسعه باقی نگذاشته اند. سپس نوبت به اقتصاددانان اصلاح طلب رسید تا این واقعیت را اعلام کنند. دست آخر رئیس مجلس (علی لاریجانی) و رئیس دولت (روحانی) زبان به اعتراف در این باره گشودند. لایحه بودجه سال ۹۷ هم این واقعیت را محرز کرد.

بودجه ایران، نه فقط برای سال آینده، بلکه چندین سال است که فاقد ظرفیت برای سرمایه گذاری توسعه ای است. چاره امر برای این که جهت توسعه سرمایه گذاری شود تا کشور به سرزمینی سوخته تبدیل نشود، سواست تحول سیاسی ضرور، کاستن اکید از هزینه های ردیف ۲ و حتی قطع آنها، به میزان محدود و در دوره های خاص، کاستن از هزینه های ردیف ۱، و نیز جلب سرمایه گذاری خارجی است. اما تصمیم به برداشت مجدد از صندوق خالی توسعه ملی برای مصارف نظامی و جاری، علیرغم اعتراض وسیع به لایحه بودجه ۹۷، نشان می دهد که جمهوری اسلامی نه تنها در صد کاستن از بودجه ردیف ۲ نیست، بلکه چاره مقابله با برآمد اعتراضی آینده مردم را، که "دیر و زود خواهد داشت، اما سوخت و سوز نخواهد داشت"، در تخصیص سهم نسلهای آینده از ثروت طبیعی جامعه به "تقویت بنیه نظامی و دفاعی" داده است.

در مجادلات مربوط به برآمدهای اعتراضی اخیر بودند کسانی که، برخی شان دلسوزانه نسبت به آینده کشور و برخی با هدف وحشت پراکنی علیه این برآمدها، نسبت به سوریه ای شدن ایران هشدار دادند. این که ایران تا چه میزان مستعد سوریه ای شدن است، موضوع این نوشته نیست. اما آنچه که فعلاً عیان است، خطر بزرگتر تبدیل ایران به یک سرزمین سوخته به دست جمهوری اسلامی است.

* مطبوعات داخل کشور آنچه را که انتشار یافت "متن کامل لایحه بودجه کل کشور" معرفی کردند. اما بخش قابل توجه هر بودجه بخش سری آن است که عموماً صرف هزینه های نظامی و امنیتی می شود. قاعده عمومی هم این است: هرچه حکومتها کدرتر و سرکوبگرتر، این بخش سری تر و نسبت آن به کل بودجه هم بالاتر.

موجودی صندوق چنده میلیارد دلار است. این درحالی بوده است که "سهم نسلهای آینده" می بایست هر ساله چندین ده درصد از درآمدهای نفت و گاز و میعانات گازی باشد.

فضاحت بودجه پیشنهادی دولت برای سال آینده دیگر بر کمتر کسی پوشیده مانده است. انتشار جزئیاتی از این بودجه* مغایرت اکید آن را با نیازهای توسعه کشور، تأمین عدالت و محافظت از محیط زیست سالم آشکار کرد و دامنه گسترده تبعیض، فساد و رانتخواری در جمهوری اسلامی را در قالب بودجه های میلیاردی برای انواع محافل و حلقه های امنیتی، تبلیغاتی و ایدئولوژیک محافظ جمهوری اسلامی نشان داد. برآمدهای اعتراضی در روزهای نخست ماه جاری قطعاً از اشراف جامعه نسبت به واقعیات منعکس در لایحه بودجه سال آینده تأثیر پذیرفته بودند. شعار "سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن" بیان موجز اشراف نسبت به هزینه های سنگینی است که جمهوری اسلامی برای پیشبرد سیاست شیعی-بنیاد خود در منطقه، و خاصه حضور نظامی در سوریه، بر بودجه کشور تحمیل می کند. این اعتراضات قطعاً در دستک حاکمیت بی پژواک نبوده اند.

اما جمهوری اسلامی پاسخ و چاره امر را نه در خاتمه دادن به سیاست گفته شده، نه در قطع بودجه انواع محافل و حلقه های ایدئولوژیک - امنیتی، نه در خاتمه دادن به اختلاف دولت و اصولگرایان بر سر پرداخت مالیات و وضع مالیات بر هر فعالیت اقتصادی - از جمله بر بزرگترین مؤسسات اقتصادی که در تملک سپاه، "استان قدس رضوی"، بنیاد شهید و غیره اند - بلکه در برداشت از صندوق توسعه ملی یافته است. چنان که اشاره شد، این برداشت تماماً صرف امور جاری و بخش اعظم آن صرف "تقویت بنیه نظامی و دفاعی" خواهد شد، که واقعیتزین تفسیر آن تأمین شرایط تداوم حضور نظامی در سوریه است.

فضاحت بودجه پیشنهادی دولت برای سال آینده دیگر بر کمتر کسی پوشیده مانده است. انتشار جزئیاتی از این بودجه* مغایرت اکید آن را با نیازهای توسعه کشور، تأمین عدالت و محافظت از محیط زیست سالم آشکار کرد

اقتصاد هرچه هم که پیچیده باشد، یک نکته آن در سطح کلان بسیار ساده است: دولتها نمی توانند در بلند مدت بیش از درآمدهای هزینه کنند. این درآمد هم، در کلی ترین بودجه بندی، در سه ردیف هزینه می شود:

- ۱- امور جاری،
- ۲- نیازهای امنیتی - ایدئولوژیک برای بقای نظام مستقر،

یادداشت سیاسی کارآنان

روز سه شنبه، ۲۳ ژانویه ۲۰۱۸، رسانه ها خبر دادند که خامنه ای اجازه برداشت ۴ میلیارد دلار از صندوق توسعه ملی را صادر کرده است. ظاهراً این برداشت به علت وجود اقلامی در لایحه بودجه سال آینده و نیز اقلام پیش پینی نشده ای است، که منبعی برای تأمین بودجه آنها در تراز درآمدی دولت وجود ندارد. اما زمینه های مورد نظر برای مصرف این ۴ میلیارد دلار به روشنی آثار برآمد اعتراضی اخیر را بر این تصمیم آشکار می کنند. بنا به این اخبار دوونیم میلیارد دلار، یعنی ۶۰ درصد این مبلغ، صرف "تقویت بنیه نظامی و دفاعی" خواهد شد و اشتباه است اگر تصور کنیم که تمام ۴۰ درصد باقیمانده به رفح نسبی انواع گره های کور حیات و ممات مردم اختصاص خواهد یافت. مثلاً مبلغ اختصاص یافته برای مقابله با مسئله ریزگردها - مسئله ای که در مقاطعی از سال محیط زندگی روزمره ده ها میلیون ایرانی را خاصه در جنوب کشور به جهنمی واقعی تبدیل می کند - فقط ۱۵۰ میلیون دلار است و درست معادل همین مبلغ نیز برای دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی، آن هم دستگاه تبلیغاتی راست ترین و محافظه کارترین گرایشهای جمهوری اسلامی، یعنی سازمان صدا و سیما، منظور شده است.

آنچه که فعلاً عیان است، خطر بزرگتر تبدیل ایران به یک سرزمین سوخته به دست جمهوری اسلامی است

صندوق توسعه ملی، بنا به نص قانون برنامه پنجم توسعه، "با هدف تبدیل بخشی از عواید ناشی از فروش نفت و گاز و میعانات گازی و فرآورده های نفتی به ثروتهای ماندگار، مولد و سرمایه های زاینده اقتصادی و نیز حفظ سهم نسلهای آینده از منابع نفت و گاز و فرآورده های نفتی تأسیس گردیده است." پس با عزمیت از قانون باید انتظار داشت که سرمایه این صندوق اولاً ماندگار باشد، ثانیاً در فعالیتهای زاینده اقتصادی و نه برای امور جاری به کار گرفته شود و ثالثاً به عنوان سهم نسلهای آینده از ثروتهای طبیعی مداوماً به ذخایر آن افزوده شود.

اما به یاد داریم که این صندوق از حدود یک تریلیارد (هزارمیلیارد) دلار درآمدهای نفت و گاز ایران در دو دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد نه تنها سهمی نبرد، بلکه برداشت از آن برای هزینه های جاری چندان گسترده بود که روحانی و دیگران از این که "صندوق جارو شده است" و "صندوق خالی است" سخن گفتند. حتی ادعاهای ایادی دولتی احمدی نژاد هم فراتر از این نرفت که گویا

اشکال متنوع مبارزه - دختران خیابان انقلاب



رضا جاسکی

امروز دوباره در مورد شجاعت چند زن دیگر خواندیم. زنانی که با برداشتن حجاب در ملاعام به یکی از تبعیض‌های اشکاری که به آنان در جمهوری اسلامی روا می‌شود، اعتراض می‌کنند. تنها، آرام، تنها، اما امیدوار به اینکه به زودی تنهایی شان به پایان می‌رسد و خیل بزرگ دیگری به آنان می‌پیوندند. آرام، با علم کردن روسری خود، سفید، سیاه یا هر رنگ دیگری، با آرامش به اعتراض پرداخته‌اند. آرامشی که لرزه بر اندام بسیاری از هواداران نظام انداخته است. ویدا موحد، مادر شجاعی که این حرکت را شروع کرد و دیگرانی که سعی می‌کنند آن را ادامه دهند. آیا این حرکتی است که باید نادیده گرفته شود و آرام از کنار آن گذشت؟ آیا نباید به موضوعات مهمتری چون حق ازدواج و حضانت کودک پرداخت تا مسأله حجاب اجباری؟

تبعیض به طور کلی و تبعیض بر علیه زنان یکی از پایه‌های اصلی نظام فقهاتی است و حذف آن و یا بی‌یال و اشکم کردن آن مشروعیت نظام دینی را بشدت زیر سؤال خواهد برد. نابرابری‌های زیادی از جمله، این نابرابری‌ها در عرصه حقوق کیفری، قوانین خانواده، ارث و حق مالکیت، و اشتغال و حق کار به چشم می‌خورند:

سن مسئولیت کیفری، دیه، مجازات‌های متفاوت برای زن و مرد، قتل ناموسی و حق شوهر برای کشتن زن خائن، شهادت زنان، حجاب اجباری، حداقل سن ازدواج، آزادی در ازدواج، چند همسری، مهریه، نفقه، تمکین، حق خروج از کشور، حق کار کردن، طلاق، حضانت و سرپرستی فرزندان، حق ارث و مالکیت، قضاوت زنان، تدریس و پزشکی، ریاست جمهوری، ...

برخی از این موارد ممکن است به هیچ وجه جذبه‌ای برای برخی از نیروهای سیاسی نداشته باشند. اما هدف پیدا کردن خواسته‌هایی است که هم یک مشکل عمومی را حل می‌کنند و هم موجب پیشرفت جنبش مردمی در ایران می‌گردند. مثلاً، مسئله ارث و مالکیت موضوعی است که اگرچه موضوع روزمره همه نیست و یا بسیاری از مردان از وجود چنین قوانینی راضی هستند زیرا قانون به نفع آنان است، اما اصلاح چنین قانونی نه فقط محدودیت‌های قوانین مبتنی بر مذهب را آشکار می‌سازد، بلکه نگرش کل جامعه را نسبت به مسأله تبعیض عوض می‌کند. چنین تغییری جنبه تربیتی برای کل جامعه دارد. در موارد معینی مانند سن مسئولیت کیفری در میان خود فقها اختلاف نظر وجود دارد اکثر روحانیون بلند پایه، نه سالگی و برخی سیزده سالگی را سن قانونی مسئولیت کیفری، یعنی بلوغ، برای دختران و پانزده سالگی برای پسران می‌دانند. هدف ما در این‌گونه موارد نه حمایت از این یا آن روحانی بلکه دفاع از حقوق برابر زن و مرد در برابر قانون است،

یعنی در این مورد ویژه پانزده سالگی (و یا حتی تقاضا برای تغییر آن به سنی بالاتر نه به خاطر برابری جنسیتی بلکه در دفاع از حقوق کودک).

در بسیاری از این موارد می‌توان حمایت یا سمپاتی بسیاری از اصلاح‌طلبان را نیز کسب نمود. برخی از این موارد مانند ریاست جمهوری زنان اگر چه مهم هستند و باید برای آن مبارزه نمود اما مشکلی از مشکلات روزمره اکثریت زنان را حل نمی‌کند. اما حجاب اجباری یکی از تبعیضات بزرگ بر علیه زنان و در عین حال یکی از پایه‌های اساسی جمهوری را تشکیل می‌دهد و حذف آن به معنی حذف یکی از ستون‌های «اخلاقی» جمهوری است. آیا در چنین شرایطی، تأکید بر حذف حجاب اجباری، عقب‌نشینی از خواسته‌های مهمتری چون حذف ولایت فقیه نیست؟ در مورد حرکت کنونی به چند نکته باید توجه داشت.

اول، حجاب اجباری یکی از آشکارترین تبعیض‌هایی است که به زنان ایران در زندگی روزمره شان اعمال می‌گردد. این حرکت بر خلاف آنچه سعی در تبلیغ آن می‌شود با «آزادی‌های یواشکی» یکی نیست. یک اقدام عملی است که اگر فراگیر شود ستون‌های جمهوری اسلامی را به لرزه در می‌آورد. اقدامی است که شجاعت می‌کارد و ترس از دل را بر می‌کند. دوم، این حرکتی از پایین است که خود را از زنجیر بده بستان‌هایی که بسیاری در سال‌های اخیر بر آن تکیه دارند، رها کرده است. از بالایی‌ها اجازه نمی‌گیرد و منتظر اقدام‌های احتمالی آن‌ها نیست.

سوم، جمهوری اسلامی جمهوری بحران است، وظیفه نیروهای سیاسی، استفاده از هر بحران سیاسی است. کسانی که بر تغییر این نظام تأکید دارند و هر چیز پایین‌تر از آن را نکوهش می‌کنند بایستی به خاطر داشته باشند که تغییرات اساسی، در پروسه مبارزه برای رفرم در تیررس قرار می‌گیرند. نیروهای تحول‌طلب در فرایند آموزشی مبارزه برای اهداف امکان‌پذیری که موجب اقدامات توده‌ای گشته به آگاهی دست می‌یابند، آگاهی که مشارکت همه مردم در کشمکش با طرفداران ولایت فقیه را ممکن می‌سازد.

زمانی اندره گرز از «رفرم‌های رفرمیستی»، «رفرم‌های انقلابی»، «رفرم‌های ساختاری» نام برد. رفع حجاب اجباری یک رفرم ساختاری است که هدف آن نه تثبیت جمهوری اسلامی، بلکه راندن آن به سوی مرزهایی است که محدودیت‌های آن را آشکار می‌سازد. این رفرم حتی اگر در چارچوب سیستم جمهوری اسلامی قرار داده شود (که در آن شک است)، به نوبه خود باعث یک واکنش زنجیروار در جهت گذار از جمهوری اسلامی می‌گردد. هدف آن نه حفظ نظام و یا کنترل مخالفین جمهوری اسلامی بلکه گذار از آن است.

در میان نیروهای اپوزیسیون مخالف چند گرایش وجود دارد، کسانی که تنها راه چاره را سرنگونی رژیم از طریق انقلاب می‌دانند.

کسانی که تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد اصلاح‌طلبان درون رژیم قرار داده‌اند، و افرادی که در بین این دو قرار دارند. درست بر همین منوال، می‌توان از اقدام‌های انقلابی و رفرم‌های مهندسی‌شده و ساختاری نام برد. کسانی هستند که خواهان رفرم‌های مهندسی شده برای حفظ نظام موجود و بقای آن هستند. اما رفرم‌هایی وجود دارند که موجب واکنش‌های زنجیره‌ای می‌شوند، دری را باز می‌کنند که فضای پشت آن نامعلوم است. در صورت تداوم، قدرتی انفجاری می‌یابند. سال‌ها قبل نظریه‌پرداز روس، بوریس کاگاریلینسکی در کتاب دیالکتیک تغییرسعی کرد ویژگی‌های رفرم‌هایی که موجب چنین واکنش‌هایی می‌شوند را تعریف کند. از نظر او این رفرم‌ها باید ویژگی‌های زیر را داشته باشند:

۱. رفرم‌ها چنان طراحی شوند که رفرم‌های بعدی از آن زاده شوند.

۲. رفرم‌هایی باشند که بتوانند موجب فشار از پایین شوند و در بالا نیز سمپاتی داشته باشند. بدون یک جنبش قوی چنین رفرم‌هایی راه به جایی نخواهند برد.

۳. رفرم‌ها موجب گسترش جنبش‌های مدنی و سیاسی شوند.

نیروهایی که خواهان تحولات اساسی سیاسی در جامعه ایران هستند بایستی از چنین اقداماتی قاطعانه حمایت کنند. عده‌ای با عنوان اینکه «فمینیست‌های لیبرال» از چنین اقداماتی دفاع می‌کنند و درست به همین خاطر، یا دلایل مشابه، حمایت خود را از چنین اقدام‌های شجاعانه‌ای دریغ می‌کنند، دچار اشتباه بزرگی می‌شوند.

این کاملاً درست است که نباید اهداف خود را محدود به اقدام‌های جایگزین موقت نمود، اما ما می‌توانیم اهداف نهایی قابل کسبی را تعریف کنیم و تعیین کنیم که برای آن‌ها به چه تغییراتی در جامعه نیاز داریم. یکی از این اهداف رفع تبعیض بر علیه زنان است. هر تغییری در این شرایط ممکن است ما را در موقعیت دیگری قرار دهد. فرد هالیدی در کتاب «انقلاب و سیاست جهانی» درس‌های انقلابات مختلف، از جمله انقلاب ایران، را چنین خلاصه می‌کند: ما نباید سه درس مهم تاریخ را فراموش کنیم:

۱. ناتوانی سرسختانه کسانی که قدرت و ثروت دارند در درک اینکه چه نفرت عمیقی در مردم نسبت به آن‌ها وجود دارد.

۲. توانایی تاریخ و به طور کلی جنبش‌های اجتماعی در اینکه ما را غافلگیر و شگفت‌زده نمایند

۳. نیاز مردم و جنبش‌های جمعی به رویاپردازی، و باور به گزینه‌های دیگر در جهانی که در آن زندگی می‌کنند.

دختران خیابان انقلاب، ما و مقامات جمهوری اسلامی را غافلگیر و شگفت‌زده کرده‌اند!

گذری کوتاه بر جنبش فداییان خلق

بیژن اقدسی



امروز ۱۹ بهمن است، روز فداییان خلق ایران!

این روز بر همه رفقای من و بر همه هم‌رزمان پیکار صادقانه، صمیمانه، جسورانه و رقیقانه در راه آرمان‌های بلند انسانی آزادی، برابری، داد، پیش‌رفت، بهروزی و سربلندی ایران و ایرانی خجسته باد!

در روز تاریخی ۱۹ بهمن چند نکته؛ چند ارزیابی و نظر خود پیرامون جنبش فداییان خلق ایران، را با خوانندگان این نوشتار در میان می‌گذارم.

(۱) نکته نخست این که به باور من ۱۹ بهمن، نه روز بنیان‌گذاری جنبش فداییان خلق ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، بلکه نماد بنیان‌گذاری این دو است. دلایل این ارزیابی من چنین است:

« آغاز روند تلاش برای ایجاد تشکل‌های مستقل چپ در پیرون از چارچوب حزب توده ایران و جبهه ملی ایران به اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ برمی‌گردد. این تلاش در طی سال‌ها مذکور در نقاط مختلفی از ایران به صورت جداگانه به ثمر نشست و تا جایی که به جنبش ما فداییان خلق ایران برمی‌گردد، منجر به تشکیل محفل‌های گوناگونی شد که با پیوستن تدریجی بسیاری از آنها به یک‌دیگر، سرانجام در ماه‌های آغازین دهه ۵۰ با پیوستن گروه‌های موسوم به یک و دو به یک‌دیگر، سازمانی شکل گرفت که دیرتر، نام سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را بر خود نهاد.

به باور من سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران هرگز همه هویت و موجودیت جنبش فدایی نبود و به تعبیری این سازمان، صرفاً بازوی مسلح این جنبش بود

« برنامه عملیات طولانی‌مدت در جنگل‌های شمال کشور از سوی بقایای گروه موسوم به گروه جزئی - ظرفی طراحی و عملیاتی شده بود، گروهی که دیرتر و در جریان تاریخ‌نگاری جنبش فدایی به گروه یک معروف شد. نه در طراحی و نه در ریختن نقشه عملیاتی و نه در اجرای این برنامه عملیات طولانی‌مدت رفقای گروه احمدزاده - پویان - مفتاحی که دیرتر و در جریان تاریخ‌نگاری جنبش فدایی به گروه دو معروف شد، مشارکتی نداشتند. از این گروه تنها رفیق احمد فرهودی در عملیات شرکت داشت. پس از لو رفتن نام رفیق احمد فرهودی در ارتباط با مشارکت در عملیات «مصادره بانک ونک»، رفقای گروه دو از رفقای گروه یک خواهان مخفی

کردن رفیق فرهودی می‌شوند و متعاقب آن رفیق احمد، به شمال منتقل و به گروه کوه وصل می‌شود. نه در حمله مشخص به پاسگاه سپاهکل، که در واقع بخش برنامه‌ریزی‌شده عملیات کوه نبود، و نه در کل عملیات کوه، گروه دو بنیان‌گذار سازمان، فراتر از مورد ذکرشده، نقشی نداشته است.

اریخی بودن جنبش ما، ضرورتاً در دوام موجودیت ما در خلال دهه‌ها و سده‌های آینده نیست. تاریخی بودن ما در پاس‌داری از گوهر آرمانی مبارزه بی‌امان در راه آزادی و داد است که تجلی می‌یابد

« تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، نه در سال ۱۳۴۹، که در بهار ۱۳۵۰ و پس آن صورت می‌گیرد که در نتیجه دست‌گیری‌های وسیع پیش و پس از عملیات حمله به پاسگاه سپاهکل، عملاً بخش‌های اساسی گروه یک متلاشی و چریک‌های مسلح دستگیر شده در جنگل‌های سپاهکل در اسفند ۱۳۴۹ به جوخه اعدام سپرده شده بودند.

(۲) نکته دوم این که جوهر جنبش فداییان خلق ایران را نمی‌توان در چارچوب تنگ مبارزه مسلحانه و تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران گنجانید. کارهای آغازین تلاش برای سازمان‌یابی مستقل نیروهای جوان چپ در خارج از چارچوب حزب توده ایران و جبهه ملی ایران با هدف محدود و تلخیص‌یافته مبارزه مسلحانه در پیش گرفته نشد. این حقیقت دارد که بخشی از شاخص‌ترین نیروهای این جنبش نویی در میدان پیکار با استبداد محمدرزاشاهی و نیز در پرتو تأثیر جنبش چپ و آزادی‌بخش جهانی به سرعت در مسیر باور به مبارزه مسلحانه طی طریق کرد. این نیز حقیقت دارد که این بخش از جنبشی که دیرتر نام جنبش فدایی گرفت به تعبیر گوناگون به مبارزه مسلحانه جایگاهی محوری یا از منظر تاکتیکی و یا از منظر استراتژیک داد. اما این نیز حقیقت دارد که بخشی از نیروهایی که در روندهای آغازین شکل‌گیری جنبش فداییان خلق مشارکت داشتند، به سازمان چریکی نپیوستند. گزینش مبارزه مسلحانه به هر عنوان، چه به عنوان یک تاکتیک محوری و چه به عنوان تنها استراتژی و تاکتیک در مبارزه با رژیم مستبد کودتایی، مورد پذیرش همه بخش‌های جنبش فداییان خلق ایران قرار نگرفت.

هر چند روند روی‌دادها به سمتی پیش رفت که حکومت برآمده از کودتا با پلیسی کردن فضای فعالیت سیاسی در کشور و امنیتی‌تر کردن برخورد با فعالین سیاسی آزادی‌خواه مانع از سازمان‌یابی و برآمد

بخش غیرمسلحانه جنبش فداییان خلق ایران شد، اما بخش‌های گوناگون این نیرو حتی در نیمه نخست دهه ۵۰، چه در زندان و چه در خارج از آن، از جمله در درون سازمان چریکی روند تشخص‌یابی خود را طی کرد. یکی از نمونه‌های برآمد مستقل این نیرو سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) بود که در سال‌های آغازین پس از انقلاب بهمن ۵۷ تشکیل شد. نمونه دیگر این نیرو، بخشی از نیروهای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بود که در سال ۱۳۵۵ در مخالفت با مبارزه مسلحانه از سازمان جدا شدند و دیرتر به حزب توده ایران پیوستند. بخش سوم این نیرو خیل عظیم نیروهای بود که پس از سرنگونی نظام پادشاهی و از میان رفتن موضوعیت مبارزه چریکی شهری به فعالیت در چارچوب سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پیوستند.

به باور من سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران هرگز همه هویت و موجودیت جنبش فدایی نبود و به تعبیری این سازمان، صرفاً بازوی مسلح این جنبش بود.

گزینش مبارزه مسلحانه به هر عنوان، چه به عنوان یک تاکتیک محوری و چه به عنوان تنها استراتژی و تاکتیک در مبارزه با رژیم مستبد کودتایی، مورد پذیرش همه بخش‌های جنبش فداییان خلق ایران قرار نگرفت

(۳) نکته سوم این که انتخاب مبارزه مسلحانه، چه به عنوان تاکتیک و چه به عنوان استراتژی و آن هم در هر شکل از آن، گزینشی نادرست بود. هر چند مبارزه تا پای جان جوانان نویی ایران با حکومت برآمده از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، نشان‌گر عزم راسخ این نیرو در مبارزه با رژیم کودتا بود و به یکی از ویژگی‌های پودمانی هویت آن نیز بدل شد، اما واقعیت این است که دوره بیش از ۱۰ ساله‌ای که از نخستین گام‌های این نیرو برای تسلیح خود آغاز و تا وقوع انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به طول انجامید، نتیجه‌ای مثبت در راستای رشد مضمونی - مفهومی جنبش عدالت‌خواه ایران در بر نداشت. بر عکس، از دست دادن چند صد تن از مبارزان پی‌گیر آزادی و عدالت و بهروزی و پیش‌رفت ایران و ایرانی و شکنجه و زندانی شدن هزاران تن از آنان، قطع امکان بخش بزرگی از شاخص‌ترین چهره‌های این جنبش از حضور در میان مردم منجر به آن شد که رهبران و فعالین جنبش فداییان خلق به جای پرداختن به پیکار روشن‌گرانه و پراکندن بذر آگاهی و دانش در جامعه، در کنج انزوای خانه‌های تیمی و یا بر روی تخت‌های شکنجه و در

گذری کوتاه ...

ادامه از صفحه ۸

سلول‌های زندان‌ها بسوزند و هدر شوند. گروه بزرگی از زنان و مردانی که به سادگی تربیت نمی‌شوند و به بار نمی‌نشینند، جان و جوانی خود را در میدان مبارزه‌ای بی‌حاصل بر کف گرفتند و بی‌چشم‌داشت در راه آرمان‌های خود فدا کردند، بی‌آن که متوجه شده باشند که این حضور آن‌ها در میدان جاری مبارزه خلق است که مثمر ثمر است.

و این چنین نیز شد که در آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و در سال‌های آغازین پس از آن که موج عظیم نیروها در جای جای میهن به سوی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران سرازیر شد و امکان هم‌پوشانی عظیمی میان جنبش فداییان خلق ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران فراهم آمد، سازمان فاقد توانایی مدیریتی و سیاسی برای سامان‌دهی این نیروی عظیم بود. جنبشی که با تدارک وسیع، با مطالعه جامعه ایران آغاز شده بود و در سال‌های نخستین شکل‌گیری خود از توان بالفعل قابل توجهی برای تأثیرگذاری بر روندهای سیاسی کشور برخوردار بود، در طی بیش از یک دهه که از محوریت مبارزه مسلحانه در صفوف آن می‌گذشت، همه نسل بنیان‌گذار خود و بیش‌تر از آن را در میدان کارزاری بی‌سرانجام قربانی داده بود و اینک که به هدف سرنگونی رژیم شاه دست یافته بود، فاقد از تأثیرگذاری داهیانیه بر روندهای جاری کشور بود.

این ضعف کیفی یکی از مهم‌ترین عوامل بروز انشقاق و چند تکه شدن متأخر سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

بود. اتخاذ سیاست‌های کاربردی و راه‌بردی نادرست، رفتن به کژراهه‌های فاجعه‌بار در سال‌های نخستین انقلاب بهمن از سوی تمامی بخش‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، بهای گزافی بود که به دلیل بیش از یک دهه تمرکز بر مبارزه مسلحانه از سوی جنبش پرداخته شد. ارزش افزوده سیاسی - اجتماعی جنبش فداییان خلق ایران از اتخاذ مشی مبارزه مسلحانه هیچ نبود.

(۲) نکته چهارم این که عنصر پویایی و کنجکاوی، ذاتی جنبش فداییان خلق ایران است. همین پودمان هویتی سرشتین موجب آن شد که پس از خیانت حکومت برآمده از انقلاب بهمن به امید مردم، پس از شکست سیاست‌های اتخاذ شده از سوی همه بخش‌های جنبش فداییان خلق ایران در قبال حکومت ولای، پس از فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود که سالیان سال به عنوان الگویی برای شکل دادن به جامعه‌ای منطبق بر آرمان‌های جنبش ما، تلقی می‌شد، ما فداییان خلق بتوانیم در راستای تدوین پایه‌های اندیشگین منطبق بر نیازهای مردم و میهن‌مان گام برداریم و از این طریق دین‌مان به بنیان‌گذاران جان بر کف، پرشور، صادق و فرهیخته جنبش فداییان خلق را ادا کنیم. و این پویایی گوهری است که ما موظف به پاس‌داشت آن‌ایم. این پویایی، همان عنصری است که می‌تواند بقای جنبش آزادی‌خواه و دادپژوه ما را در گذر زمان تضمین کند و آن را به عنوان جزئی از جنبش دادپژوهانه تاریخی سرزمین کهن ایران تثبیت نماید.

(۵) نکته پنجم این که بنیان‌گذاران جنبش و سازمان ما با عزمی سترگ و با سرمایه

جان خود پای در راهی گذاشتند برای دست یافتن به آرمان‌هایی به غایت انسانی. راز ماندگاری جنبش ما در بیش از نیم قرن پیکار خود آن پویایی و این عزم است در دست‌یابی به آرمان‌های دیرین و تاریخی بنیان‌گذاران جنبش‌مان. و از این منظر نیز است که باید به تاریخی بودن جنبش خود بنگریم. تاریخی بودن جنبش ما، ضرورتا در دوام موجودیت ما در خلال دهه‌ها و سده‌های آینده نیست. تاریخی بودن ما در پاس‌داری از گوهر آرمانی مبارزه بی‌امان در راه آزادی و داد است که تجلی می‌یابد. ما آن گاه تاریخی خواهیم ماند که بتوانیم حلقه اتصال زنجیره پیکار دیرین و تاریخی در راه آرمان بلند آزادی و داد و برپایی جامعه‌ای بر پایه این ارزش‌ها و ارزش‌های هم‌پیوند و تابع آن باشیم.

(۶) و نکته ششم و پایانی این که هر آن که در بطن زمانه‌ای مملو از بیداد و ستم، دل، باور و نظر به سوی آینده، به سوی آینده‌ای روشن و انسانی دارد، نباید لحظه‌ای از برداشتن گام‌های قاطع در راه هم‌گرایی نیروهای آزادی‌خواه و دادپژوه دریغ کند. بنیان‌گذاران جنبش ما با کوششی مثال‌زدنی، با تلاشی شبانه‌روزی و در دل نظامی استبدادی، گوهر جان‌های خود را به هم پیوند زدند و در دل زمانه‌ای دشوار جنبشی را جان بخشیدند که در جای جای میهن پهناور ما ریشه دواند و علیرغم خطاهای خود منشاء، ملجاء و مرجع امید صدها هزار نفر در سراسر کشور شد. راز ماندگاری ما در این نیز است که ما در روزگاری که دیگر نباید به خاطر چسباندن یک اعلامیه، جان بر سر پیمان بگذاریم، این درایت و کفایت را داشته باشیم، که کماکان در زمانه‌ای مملو از ستم و بیداد، چهره‌نمای سنگری برای پیکاری هر چه منسجم‌تر در راه آزادی و داد باشیم.

صدای سردار حسین سلامی، صدای مردم صلح‌جوی ایران نیست!

رضا کاویانی

حسین سلامی، جانشین فرمانده سپاه پاسداران، در شبکه خبر اظهار داشت: "توان مقابله با بزرگترین دشمن یعنی آمریکا را داریم و در جنگ متوجه شدیم هیچ متحد متعهدی نداریم و هیچ تکیه گاهی فراتر از ظرفیت‌های درونی ملت در اختیار ما نیست". این گونه ادعای بیمار گونه، عوام‌فریبانه و جنگ طلبانه و ارائه ارزیابی‌های نادرست، نه مورد اعتنا ست و نه صدای مردم صلح جوی ایران را نمایندگی میکند که دائم بر طبل جنگ و دشمن سازی های جدید می کوبد. هنوز هم رهبران سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی به این ارزیابی نرسیده اند که اتفاقا همه کشور هایی که دوستان امروز جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند و از حاتم بخشی های میلیاردی از جیب و کیسه مردم ایران سهم می برند، در جبهه بندی های آینده سیاسی منطقه ای، ممکن است به عنوان دشمنان بالقوه ایران نقش بازی کنند. نه سوریه و نه عراق، و نه فلسطین و لبنان و یمن، نمیتوانند از متحدین استراتژیک ایران باشند. بویژه اینکه این اتحاد ها، اصولا ایدئولوژیک هستند و مردم ایران دارند از نگاه و منظر دین بر سیاست فاصله می گیرند.

اما برای خراب کردن دیوار فرسوده جمهوری اسلامی که بر اساس توهم بنا شده و اینک خود در حال فروریختن است، احتیاج به آنهمه تجهیزات سبک و سنگین ندارد. امروز "دختران خیابان انقلاب" با اهتزاز روسری هاشان، آرامش و امنیت را که رژیم دائم به رخ مردم می کشد بر هم زده و تمام دستگاه ارتجاعی قوه قضاییه را به چالش گرفته است. بنا به گزارش ها علت تهدید ها و قرار های سنگین افراد دستگیر شده و همچنین فشار به خانواده ها ی دستگیر شدگان و همچنین پیگرد و دستگیری برخی فعالین مدنی و حقوق زنان و حقوق بشری و زندانیان سیاسی، سعی به منصرف کردن و انحراف اذهان عمومی از مطالبات شهروندی شان می باشد. باید به صدای بیکاران پاسخ داد، باید به امور زلزله زدگان بی پناه توجه نمود، باید برای درآمد و امنیت و مسکن مردم فکری کرد. باید به توهین ها و تحقیر پایان داد. لاپوشانی بیمار گونه از کسری بودجه و دستبرد زدن به صندوق ذخیره ارزی کشور که فقط برای مصرف شرایط اضطراری است و هزینه کردن آن برای تسلیحات نظامی، نشانگر لاف و گزاف دولتی ها و سرداران سپاه در اداره امور کشور است. ادامه حضور سرداران سپاه بر سیاست و اقتصاد، کشور را به پرتگاه فاجعه کشانده است.

جامعه ایران تشنه نیروی چپ دموکرات و سوسیالیستی است!

گفتگوی تارنمای اینترنتی به پیش با سهراب مبشری

در ماه‌های آتی کنگره مشترک برگزار می‌شود. می‌دانید که این کنگره توسط سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ و کنشگران چپ تدارک می‌شود. این سه جریان می‌خواهند وحدت کنند و تشکل حزبی واحد را پایه‌گذاری کنند. نظر شما در مورد وحدت سه جریان و پایه‌گذاری تشکل حزبی واحد چیست و چه ارزیابی از آن دارید؟

اگر در نتیجه این پروژه از پراکندگی صفوف چپ ایران کاسته شود، باید از آن استقبال کرد. از این رو امیدوارم این تلاش موفقیت‌آمیز باشد. به نظر من پرشماری تشکل‌های سیاسی چپ ایرانی مانعی برای تأثیرگذاری آنها بر سیاست ایران است. در مورد سه جریان دست اندرکار برگزاری کنگره مشترک، هیچ توجیهی برای اینکه در سازمان‌های جدا فعالیت کنند وجود ندارد. این سه تشکل، از برنامه‌ها و سیاست‌هایی دفاع می‌کنند که اشتراکات آنها از تفاوت‌ها میان آنها بسیار بیشتر است. چپ اگر می‌خواهد جامعه آن را جدی بگیرد، باید بر تفرقه مفرط کنونی فائق آید. عوامل تفرقه بسیارند و این تفرقه را می‌توان با رجوع به تاریخ معاصر ایران توضیح داد.

جامعه ایران به شدت نیازمند یک چپ جدی است. چپ اگر خود را جدی بگیرد در انتظار مردم به عنوان نیروی جدی شناخته خواهد شد و ما فقط وقتی خود را جدی گرفته‌ایم که همه چیزهای دیگر را تابع آرمان‌ها و اهدافی بدانیم که برشمردید

اما نمی‌توان آن را توجیه کرد. اعتراضات اخیر در نزدیک به صد شهر ایران نشان داد که جامعه ایران به شدت نیازمند حضور نیرومند چپ در عرصه سیاسی است. تنها نیروی چپ است که می‌تواند پلاتفرمی سیاسی برای شرکت‌کنندگان در اعتراضات اخیر باشد. چپ اگر نجنبد و به عنوان یک نیروی جدی و قابل اتکا به صحنه نیاید، راه برای سوء استفاده نیروهای باز خواهد شد که به دنبال چیزی چندان بهتر از جمهوری اسلامی نیستند.

چپ در ایران از سابقه تاریخی طولانی برخوردار است و یکی از جریان‌های اصلی جامعه ما به حساب می‌آید. با این وجود چپ در حال حاضر در پراکندگی به سر می‌برد. از نظر شما وحدت سه

جریان تا چه حد می‌تواند به نزدیکی و همکاری نیروهای چپ کمک کند؟

این وحدت می‌تواند چنین تأثیری بگذارد به شرطی که ایجاد یک تشکل برآمده از سه جریان نامبرده را تنها یک مرحله از غلبه بر پراکندگی چپ تلفی کند. طیف چپ ایران گسترده تر از مجموع نیروهای این سه جریان است. مجموعه‌ای که قرار است کنگره مشترک را برگزار کند، هنوز بسیار کوچکتر از آن است که بتواند تأثیری را که لازم است بر روندهای سیاسی آتی در ایران بگذارد.

یکی از مهمترین وظایف تشکل واحدی که امیدوارم در کنگره پیش رو ایجاد شود، مراجعه به سایر نیروهای چپ است که با تشکل جدید اشتراکات نظری و سیاسی بسیار دارند. اگر وحدت تشکیلاتی با این نیروها میسر نیست، حبه مشترک چپ که قابل تصور است

برای آنکه چنین شود، نیروهای چپ باید بسیار هماهنگ‌تر و پرتوان‌تر از سه جریان شرکت کننده در کنگره پیش رو، در صحنه سیاست ایران ظاهر شوند. تشکل جدید، هویتی جدید در صحنه سیاسی ایران است و می‌توان امیدوار بود که بیشتر با اصول و سیاستی که اعلام می‌کند سنجیده شود. تا عواملی که تا کنون تفرقه ایجاد کرده‌اند، من به عاطفه‌ها و پیوندهایی که ریشه در ده‌ها سال زندگی و مبارزه فعالان چپ دارند عمیقاً احترام می‌گذارم. اما آرزویم این است که همه ما دریابیم اکثریت مطلق نیروی بالقوه چپ در ایران در این عواطف و تاریخ شریک نیست و آینده مبارزه برایش اهمیت دارد. تاریخ و عاطفه مشترک، ممکن است چند صد نفر را به هم پیوند دهد اما روی دیگری هم دارد. هر کدام از ما اگر به تاریخ خود بچسبیم تنها می‌مانیم. نیروی بالقوه چپ، هزاران، ده‌ها هزار و شاید صدها هزار شهروندی که در شرایطی متفاوت از امروز می‌توانند عضو یا هوادار احزاب چپ ایران باشند، قطعاً ما را جدی نخواهند گرفت اگر ما در گذشته و تاریخ خود محصور بمانیم. پرسش آنها از ما همین امروز این است که از کدام برنامه و پلاتفرم، کدام سیاست و کدام راه مبارزه برای امروز و فردای ایران دفاع می‌کنیم. یک لحظه خود را جای یک فرد علاقه‌مند به چپ بگذاریم که بیرون از صفوف ما ایستاده است و به برنامه، سیاست و بحث‌های کل چپ ایران می‌نگرد. او از خود می‌پرسد اینهایی که بیش از ۹۰ درصد برنامه و سیاست و خواسته‌هایشان یکی است چرا پراکنده‌اند و چرا اصلاً همکاری نمی‌کنند.

سه جریان با باور به پیوند عمیق توسعه پایدار با تأمین آزادی، استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی،

جدائی‌ناپذیری سوسیالیسم از دموکراسی، برای ایجاد یک تشکل چپ دموکرات و سوسیالیستی گام برمی‌دارند. از نظر شما شکل‌گیری تشکلی با باورهای فوق پاسخ به الزامات جامعه است؟ آیا جامعه ما به وجود چنین تشکلی نیازمند است؟

جامعه ایران تشنه نیروی است که مشخصات آن را برشمردید، البته با تأکید بر این که این نیرو باید به معنای واقعی کلماتی که به کار بردید برای این اهداف گام بردارد و در بند بحث‌های بی‌پایان درونی نماند. کدام نیروی را سراغ داریم که بیش از نیروی چپ، شایستگی نمایندگی سیاسی مردم معترضی را داشته باشد که علیه نظام حاکم برخاسته‌اند و هم آزادی می‌خواهند و هم عدالت اجتماعی؟

در همین ایران امروز، کدام نیرو در دفاع از خواسته‌هایی که مردم برای آنها برخاستند پیگیرتر از چپ است؟ به همه رفقای چپ بنگرید. یکی می‌خواهد نوعی حکومت دینی را حفظ کند. دیگری به دنبال حکومت موروثی است که معنایی جز جایگزینی یک نوع قیومیت با نوعی دیگر ندارد. سومی به جنگ افروزی و هارترین محافل امپریالیسم آمریکا امید بسته است. ضرورت مبرم وجود دارد که مردم ایران را در برابر اینها که کمین کرده‌اند تنها نگذاریم و آینده‌ای روشن را نشان جامعه دهیم. جامعه ایران به شدت نیازمند یک چپ جدی است. چپ اگر خود را جدی بگیرد در انتظار مردم به عنوان نیروی جدی شناخته خواهد شد و ما فقط وقتی خود را جدی گرفته‌ایم که همه چیزهای دیگر را تابع آرمان‌ها و اهدافی بدانیم که برشمردید.

رزمنده‌گی و قاطعیت فدائیان در دهه ۱۳۵۰ ارزشی ماندنی است و باید امروز و فردا نیز بدان تکیه کرد. اما الهام گرفتن از این ارزش، حتماً مستلزم آن نیست که کماکان خود را فدایی بنامیم

در سال‌های اول انقلاب چند انشعاب در جریان فدائی رخ داد. اکنون سه جریانی که می‌خواهند سازمان واحد را تشکیل دهند، از طیف جریان فدائی هستند. از نظر شما این وحدت می‌تواند به درجاتی غلبه بر آن انشعابات باشد؟

من از این منظر به تشکل واحد آینده نمی‌نگرم. به نظر من ایجاد تشکل جدید چپ تنها گام اول است. چپ ایران بسیار گسترده‌تر از طیفی است که اکنون می‌خواهد وحدت کند. ...

ادامه در صفحه

جامعه ایران تشنه ...

ادامه از صفحه ۱۰

غلبه بر تفرقه تاریخی میان بازماندگان جنبش فدایی نیکوست و برای ما که روابط عاطفی با این جنبش داریم شورانگیز است اما کافی نیست. ما باید اهداف بزرگتری فرآوری خود قرار دهیم. جامعه منتظر ماست اما زیاد منتظر نخواهد ماند. ما باید جدا بکوشیم به نیازهای امروزی سازماندهی اراده نیرومندی برای اهداف سوسیالیستی پاسخ دهیم. پاسخ دادن به این نیازها از توان مجموعه افراد بازمانده از جریان های چپ دهه های گذشته خارج است. ما باید به دنبال یارگیری بسیار فراتر از ابعاد فعلی این تشکل ها باشیم.

به نظر شما در امر وحدت و تشکیل سازمان واحد، باید در محدوده جریان فدائی ماند، یا اینکه از آن فراتر رفته و سازمان چپ دمکرات و سوسیالیست که نیروی وسیعتر از جریان فدائی را در برمیگیرد، را تشکیل داد؟

بنا بر آنچه در پاسخ به پرسش قبلی شما گفتم، من به طور روشن از گزینه دوم ذکر شده توسط شما طرفداری می کنم. با افزودن اضافات اختلاف برانگیز هم به شدت مخالفم. یکی می گوید من فقط با چپ های دمکرات وحدت می کنم. دیگری به کمتر از چپ کمونیست رضایت نمی دهد. اما تجربه کشورهای دیگر به ما نشان می دهد که چپ وقتی جدی گرفته می شود که این قدر در بند مرزبندی درونی نباشد. وقتی می گویم چپ دمکرات یعنی چپی هم هست که دمکرات نیست و ما بر مرزبندی با آن اصرار داریم. باید به همین صحنه سیاسی امروز ایران بنگریم. کدام چپ ایرانی دشمن دمکراسی است؟ دشمنان قسم خورده دمکراسی همه ضد چپ اند و برای آینده ایران نقشه ها کشیده اند. ما نباید تسلیم شانناژ نیروهای راستگرایی شویم که مدعی داشتن انحصار آزادیخواهی اند اما در عمل فرسنگها با دمکراسی فاصله دارند. من امروز پیگیرترین آزادیخواهان و

دمکراتها را در صفوف همه نیروهای چپ ایران می بینم و عمیقا معتقدم کل چپ ایران بسیار دمکرات تر از رقبای غیر چپ خود است.

جریان فدائی، جریان تاریخی است و دارای ارزش های معین. از نظر شما چه برخوردی باید با این بار تاریخی داشت؟ آیا با حفظ نام فدائی این بار تاریخی تامین خواهد شد؟ اگر نام دیگری برای سازمان واحد برگزینیم، آیا رابطه بین سازمان جدید و جریان فدائی قابل تعریف خواهد بود؟ چگونه؟

همان گونه که گفتم من به احساس و عاطفه همه کسانی که عمری در جنبش فدایی سپری کرده اند احترام می گذارم. همچنین رزمندگی و قاطعیت فداییان در دهه ۱۳۵۰ ارزشی ماندنی است و باید امروز و فردا نیز بدان تکیه کرد. اما الهام گرفتن از این ارزش، حتما مستلزم آن نیست که کماکان خود را فدایی بنامیم. مگر سوسیال دمکراتها و کمونیستهای ایران در دهه های نخست حضورشان در سیاست ایران چند بار نام تشکل خود را بنا به شرایط و مقتضیات روز عوض نکردند؟ مگر با این تغییر نامها، سنت حیدرخان نابود شد؟ برای کار عظیمی که پیش روی چپ ایران است، تکیه به ارزش های جنبش فدایی همان قدر ضروری است که تکیه به مابقی سنت های افتخارآفرین چپ. تاریخ مبارزه حزب توده ایران در دهه ۱۳۲۰ را که می خوانیم می بینیم که چگونه این حزب توانست طرف مدتی بسیار کوتاه، ده ها هزار نفر را در صفوف خود متشکل کند و به تشکل صدها هزار زحمتکش در اتحادیه ها یاری رساند. همه این سنت ها با ارزش است. هیچ یک از این سنت ها با نامی که چپ برای خود برمیگزیند رنگ نخواهد باخت. نام آینده تشکل چپ باید بازتاب محتوای آن باشد، که چیزی جز یک تشکل حزبی بر اساس برنامه و سیاست چپ نیست. نام فدایی متناسب با شکلی بود که بنیانگذاران این جنبش برای مبارزه برگزیدند. باز باید به تجربه کشورهای دیگر مراجعه کنیم تا دریابیم این تغییر نامها

پس از پنجاه سال عادی است. هیچ دلیلی هم وجود ندارد که کسی نتواند در تشکل آتی نیز خود را فدایی بنامد. در حزب کمونیست ایتالیا پارتیزانها تا زنده بودند پارتیزان بودند، تشکل داشتند، گرد هم می آمدند و عضو حزب نیز بودند.

از نظر شما سازمان برآمده از کنگره، چه مشخصاتی به جهت برنامه ای، سیاسی و ساختاری می تواند داشته باشد؟

اگر بخواهم بسیار فشرده به این پرسش پاسخ دهم، باید این گونه آن را فرموله کنم: برنامه ای برای تحقق آزادی، عدالت اجتماعی، صلح، برابری جنسیتی، حقوق بشر و توسعه خوانا با حفظ محیط زیست، سیاستی برای بسیج بیشترین نیروی ممکن حول این برنامه و ساختاری متضمن بیشترین حد ممکن از مشارکت تک تک اعضای تشکل جدید در تصمیم گیری های آن.

شما چه توصیه ای در رابطه با برگزاری کنگره و تشکیل سازمان واحد دارید؟

یکی از مهمترین وظایف تشکل واحدی که امیدوارم در کنگره پیش رو ایجاد شود، مراجعه به سایر نیروهای چپ است که با تشکل جدید اشتراکات نظری و سیاسی بسیار دارند. اگر وحدت تشکیلاتی با این نیروها میسر نیست، جبهه مشترک چپ که قابل تصور است. هیچ توجیهی وجود ندارد که مثلا اختلاف بر سر «مرحله انقلاب» مانع همکاری جبهه ای نیروهای چپ شود. چپی که معتقد است همین امروز باید برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه کرد می تواند با نیروهای ائتلاف کند که در همه مطالبات امروزی و فوری با آنها اشتراک دارد. تشکل جدید باید بکوشد نیروهای دیگر چپ را در مورد ضرورت یک جبهه نیرومند چپ مجاب کند. تشکیل چنین جبهه ای وظیفه میسر چپ ها و پاسخ به ضرورتی است که قیام زحمتکشان و فرودستان در ایران آن را به ضرورتی حیاتی تبدیل کرده است.

منبع: تارنمای به پیش

مصادره به مطلوب نتایج یک نظرسنجی

علی پورنقوی

چهارشنبه ۱۸ بهمن، یعنی در آخرین روزها از ۳۹-همین سال انقلاب، بخشی از نتایج یک نظرسنجی در مورد اعتراضات دی ماه انتشار یافت. این نظرسنجی به سفارش مرکز بررسی استراتژیک ریاست جمهوری و توسط "مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران" (ایسپا) انجام شده است.

برای بررسی نتایج این نظرسنجی، نشست با حضور جمعی از جامعه شناسان، اقتصاددانان و پژوهشگران در مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری برگزار شد. در این نشست محمد آقاسی، رئیس مرکز ایسپا، در گزارش خود از روند نظرسنجی و نتایج آن می کوشد توجه حاضران را به روندهای جاری جلب کند و از جمله می گوید: "در نظرسنجی هایی که طی سال گذشته از سوی ایسپا انجام شد، شاهد افت امید مردم به آینده بودیم. این موضوع نشان می داد که جامعه به سمت اتفاقاتی نظیر اعتراضات اخیر در حال حرکت است. اما آنچه که ما را در این زمینه مطمئن تر کرد، بررسی رفتار رای دهی مردم در انتخابات ریاست جمهوری اخیر بود. در این زمینه از نظر ما با وجود مشارکتی که مردم داشتند، در برخی شهرها رای های اعتراضی محسوس بود. شیوه و میزان رای دهی در برخی شهرها نشان می داد اعتراضی در حال اتفاق است که اتفاقاً در اعتراضات دی ماه ۹۶ نیز در همان شهرها شاهد بروز آن رفتارها بودیم."

اما آشکار است که تمایل اغلب مدعوین به نشست تفسیر نتایج نظرسنجی مبتنی بر علائق سیاسی خویش، یا "مصادره به مطلوب" نتایج نظرسنجی است. احمد توکل می گوید: "یکی از دلایلی که در حوادث دی ماه ۹۶ با وجود آن که مسائل و مشکلات مردم ملموس تر بود اما ماجرای تجمعات راحت تر پایان یافت، هماهنگی میان تحلیل سران کشور در باره تجمعات و علل برگزاری آنها بود." او نتیجه می گیرد: "در مجموع با توجه به نتیجه نظرسنجی ها وضعیت آینده کشور هنوز امیدبخش است و ما می توانیم شرایط را تغییر دهیم." حمیدرضا جلائی پور می گوید: "این که ۷۵ درصد از جامعه مخالف وضع موجود هستند اما ۵۰ درصد از آنها نیز با اعتراض مخالفت دارند، یعنی اینکه جامعه آماده اصلاحات است (لازم به تصریح است که نظرسنجی حاوی داده ای دایر بر این که ۵۰ درصد با اعتراض مخالف اند، نیست). عبدالله گیویان هم به این نتیجه می رسد که "نزدیک بودن فاصله نفی روحانی و نفی کل حاکمیت به این معنا است که یکی از ثمرات کمک نکردن به دولت و رها کردن آن، می تواند نفی حاکمیت نیز باشد."

تشدید مبارزه صنفی - سیاسی، علیه تعرض نئولیبرال های حاکم

صادق کار

به شعله ورتر شدن اعتراضات منجر خواهد شد، زیرا خود این مسئله یکی از محرک های موثر خیزش دی ماه بوده است.

نتایج سیاست های ضد کارگری دولت روحانی و دولت های سلف آن به حدی مخرب بوده است که امروزه حتا صدای اعتراض برخی از هوداران اصلاح طلب دولت امثال اصغرزاده ها و تعداد زیادی از اقتصاددانان غیر لیبرال را درآورده است. با ظهور پیامدهای سیاست اقتصادی - اجتماعی نئولیبرال های حاکم یقینا عده بیشتری از جامعه با آن به مخالفت برخوانند خاست. تا وقتی این سیاست حاکم باشد، تعرض به حق و حقوق کارگران نیز بلاانقطاع تداوم خواهد یافت و فقرا فقیرتر و ثروتمندان ثروتمندتر و جامعه ناعادلانه تر خواهد شد. به همین جهت مبارزات صنفی با همه اهمیتی که دارد به تنهایی رهگشا نیست و کارگران برای تضمین یک زندگی و آینده بهتر به ناگریز باید علیه سیاست ها و سیاست مدرائی، که منشا فقر و فلاکت شان هستند و قصد دارند مناسبات برده داری نوین را در محل های کار برقرار کنند، مبارزه کنند.

دولت قصد دارد، بخشی از کسری بودجه و هزینه هایش را با برداشت از صندوق تامین اجتماعی و فروش موسسات ورشکسته و زیان ده به سازمان تامین اجتماعی تحمیل کند. به عبارتی از جیب کارگران و بازنشستگان بردارد و به جیب سرمایه داران و نظامیان و نهادهای مذهبی تبلیغات چی حامی نظام بریزد

برای مقابله با زورگویی و استثمار صاحبان سرمایه و قدرت دولتی شان، کارگران و زحمتکشانشان نیز باید اتحادیه ها و احزاب خاص خودشان را داشته باشند. اکنون که بحث میزان، دستمزدهای سال آینده مطرح است، کارگران و تشکل های کارگری باید خودشان با قوت و همبستگی بیشتری تا فرصت هست، دست به کار شوند و به مذاکراتی که بین تشکل های فرمایشی کارگری و اتحادیه های کارفرمایی و دولت در شورای عالی کار در جریان است، دل خوش نکنند که پیشاپیش روشن است نتایج آن مانند ده ها سال گذشته به زیان کارگران خواهد بود. مبارزه برای افزایش دستمزد بالای خط فقر البته نباید محدود به ماه های پایانی سال محدود شود. این مبارزه باید در تمام طول سال و در هر کارخانه و موسسه ای پیگیری شود، تنها از این طریق است که می شود فشارهای پراکنده ایجاد و این فشارها را در موسم افزایش دستمزد به عنوان عامل فشار متمرکز بکار گرفت.

ها پر است از ابراز نگرانی دولتیان، نسبت به ورشکستگی صندوق های بازنشستگی و تامین اجتماعی!

با ظهور پیامدهای سیاست اقتصادی - اجتماعی نئولیبرال های حاکم یقینا عده بیشتری از جامعه با آن به مخالفت برخوانند خاست. تا وقتی این سیاست حاکم باشد، تعرض به حق و حقوق کارگران نیز بلاانقطاع تداوم خواهد یافت و فقرا فقیرتر و ثروتمندان ثروتمندتر و جامعه ناعادلانه تر خواهد شد

اما از آن جایی که طراحان این اقدامات نیک می دانند اجرای آن ها با خشم و عکس العمل کارگران و تشکل های کارگری مواجه خواهد شد، در حالی که در ظاهر از حق اعتراض مسالمت آمیز دم می زنند، در خفا برای در نطفه خفه کردن اعتراض های مدنی و مسالمت آمیز تلاش می ورزند. خبرها و گزارش های متعدد حکایت از بازداشت، تهدید، ضرب و شتم تعداد زیادی از فعالان مدنی و صنفی از آن جمله فعالان صنفی معلمان دارد. گستردگی این اعمال به حدی است که موجب واکنش اعتراضی برخی از کانون های صنفی معلمان شده است. این تهدیدها البته شامل حال تعدادی از فعالان سرشناس کارگری هم شده و ماموران امنیتی آن ها را از انجام هر فعالیتی که به زعم آنها "مخل نظم و امنیت ملی" است، بر حذر داشته اند. گفته می شود قبل از این ها نیز ماموران امنیتی از خبرگزاری ایلنا خواسته اند، از بازتاب "تحریک آمیز" اخبار اعتصاب ها و اعتراض های کارگری خودداری کند و شواهد حاکی از آن است که این خبرگزاری به آن تمکین کرده.

با این همه اما وضعیت جامعه در پی خیزش دی ماه به گونه ای به سود کارگران و عدالت خواهان دگرگون شده است. حکومت البته که نمی خواهد به این حقیقت تن در دهد، به عبث در تلاش است با توسل به سرکوب خشونت بار مانع این دگرگونی و پیامدهای آن گردد، و آب رفته را به جوی برگرداند. ولی حدت و تعدد بحران ها به حدی است که امکان بازگرداندن جامعه به پیش از خیزش دی را به کسی نمی دهد. از همین روی این تلاش های مذبحانه تنها به عمیق تر شدن بحران ها دامن می زند و عرصه را بر حکومت تنگ تر خواهد کرد. تلاش برای کاهش دستمزدهای کارگران که در حقیقت بنوعی سیاست به مرگ گرفتن برای به تب راضی کردن کارگران است و دولت و کارفرمایان می کوشند با این ترفند از افزایش دستمزدها سرباز بزنند، تلاشی است که اگر اجرا شود

در هفته های اخیر به رغم خیزش ستمدیدگان علیه فقر، بی عدالتی، تبعیض، دیکتاتوری و اعتراض به سیاست هایی که تا کنون حاصلی جز فقر، فلاکت، نابرابری، افلاس اقتصادی و قطب بندی بی سابقه طبقاتی در جامعه نداشته، مقامات دولتی به جای این که به این اعتراض ها و خواست های برحق معترضان توجه و به فکر تغییر سیاست های ضد مردمی خود باشند، در تلاشند تا با دزدیدن از جیب زحمتکشانشان خسارات هنگفتی را که با سیاست های شان بر مردم و کشور تحمیل کردند، جبران کنند. به همین جهت و در راستای پیش برد اهداف ضد مردمی شان در عین حال که در خفا سرکوب فعالان مدنی و افراد موثر در خیزش ۱۰ روزه دی ماه را ادامه می دهند، زرمه کاهش دستمزدهای چند مرتبه زیر خط را شروع نموده و در تلاشند به جای افزایش دستمزدها متناسب با هزینه های واقعی زندگی که یکی از اساسی ترین و عاجل ترین مطالبه کارگران فقر زده است، پایه حداقل دستمزد را از ۹۳۰ هزار تومان به ۷۰۰ هزار تومان تقلیل دهند!

کارگران و تشکل های کارگری باید خودشان با قوت و همبستگی بیشتری تا فرصت هست، دست به کار شوند و به مذاکراتی که بین تشکل های فرمایشی کارگری و اتحادیه های کارفرمایی و دولت در شورای عالی کار در جریان است، دل خوش نکنند

افزون بر این ها دولت قصد دارد، بخشی از کسری بودجه و هزینه هایش را با برداشت از صندوق تامین اجتماعی و فروش موسسات ورشکسته و زیان ده به سازمان تامین اجتماعی تحمیل کند. به عبارتی از جیب کارگران و بازنشستگان بردارد و به جیب سرمایه داران و نظامیان و نهادهای مذهبی تبلیغات چی حامی نظام بریزد. در مورد کاهش دستمزد، البته دشواری های زیادی مقابل دولت وجود دارد، اما در مورد تداوم و تشدید غارت اموال تامین اجتماعی خیال دولت آن قدر راحت است که پیشاپیش آن را در برنامه بودجه سالانه اش گنجانده است و اکثریت مجلس نیز به احتمال زیاد ولو با تغییرات جزئی به این دزدی آشکار رای خواهد داد.

مضحک این که در شرایطی غارت غیرقانونی صندوق تامین اجتماعی تشدید می شود که صفحه های روزنامه

چرا مرگ بر کارگر شعار انحرافی است؟

مراد رضایی



کارگران هیکو طرح شد که اکیداً محل نقد است. این نقد نه از منبر وعظ و خطابه و موضع قدرت معطوف به دانش، که نقدی رفیقانه با تکیه بر تجربیات جنبش کارگری برای تکامل مبارزات کارگران است. البته نگاه ژورنیستی به اعتراضات کارگری، خود را ملزم می‌داند همه ی گفته‌ها و کرده‌های کارگران را تایید کند و کارگر را نه یک موجودیت زنده در یک طبقه‌ی اجتماعی مشخص که یک الهه‌ی بی‌عیب و نقص در حال مبارزه معرفی کند. آنها فراموش می‌کنند که مبارزه‌ی واقعی نیازمند نقد مداوم و نتیجه گرفتن از تجربیات گذشته است.

شعارها آینه‌ی تمام نمای یک جنبش اجتماعی یا یک جریان سیاسی هستند. خلاصه‌ی آنچه که یک جنبش اجتماعی یا جریان سیاسی «می‌خواهد» در شعارهای آن مشخص می‌شود

شعار «مرگ بر کارگر/ درود بر ستمگر» و شعار «کارگر حیا کن/ زندگی رو رها کن» که در اعتراضات روز گذشته‌ی کارگران هیکو طرح شد، در شمالی استعاره‌ی قصد نقد وضعیت موجود را داشت. اما میدان نزاع طبقاتی میدان مجاز و استعاره نیست. این شعارها نه تنها حامل هیچ مطالبه‌ی مشخصی نیستند و تنها در موضعی سلبی مفاهیمی انتزاعی و نا معین همچون «ستمگر» را نقد می‌کنند، بلکه خود را از سنت تاریخی جنبش کارگری جدا و متمایز می‌کنند.

شعار طرح شده در یک اعتراض باید حامل مطالبه‌ی آن اعتراض هم باشد. وقتی علیه «ستمگر» شعار داده می‌شود، روشن نیست ستمگر مورد اشاره چه کسی یا چه سیستمی است؟ و در ضمن در صورت «مرگ» او چه اتفاقی خواهد افتاد؟ علاوه بر این ناامیدی، بیچارگی و استیصال پنهان شده در پشت این شعارها، این حرکت اعتراضی را نه به عنوان امتداد مبارزات کارگران بلکه به عنوان حرکتی هیجانی و اتفاقی جدا از مبارزات پیش از خود معرفی می‌کند. در واقع این شعارها نه از زبان کارگرانی معترض و «خواهان تغییر وضعیت موجود» که از زبان کارگرانی خسته و ناامید از تغییر طرح می‌شود.

در وضعیت فعلی که اعتراضات و اعتصابات کارگری با روندی صعودی در حال گسترش هستند، این وظیفه‌ی روشنفکران، فعالان و جریانات چپ و همچنین فعالان با سابقه و تجربه‌ی کارگری است که شعارهای به موقع و عینی را با تکیه بر وضعیت دقیق محل اعتراض در قالب برنامه و رهنمود معرفی کنند و در هر مرحله از جنبش به بررسی و نقد شعارهای کارگران بپردازند.

واقعیت این است که همین جابه‌جایی در کلمات معرف دو خوانش متفاوت از وضعیت موجود و در نتیجه ارائه دهنده‌ی دو خط مبارزاتی متفاوت از هم می‌باشد.

در تاریخی نزدیک‌تر، خط تکاملی جنبش سبز در سال هشتاد و هشت از طریق پیگیری شعارهای این جنبش در مناسبت‌های مختلف قابل شناخت است. جنبشی که در خرداد هشتاد و هشت با شعار «رای من کجاست؟» آغاز شده بود، چند ماه بعد به شعار «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر اصل ولایت فقیه» رسید که نشان از تکامل و پیش‌روی مطالبات جنبش و تغییر در رهبری جنبش دارد. این خط تکاملی به ما نشان می‌دهد که با وجود اینکه رهبران جنبش سبز در ابتدای سال هشتاد و هشت سران اصلاحات بوده‌اند، اما در ماه‌های انتهایی هشتاد و هشت این جنبش حداقل تحت رهبری اصلاح‌طلبان و نیروهای معتقد به جمهوری اسلامی نبوده است.

«خصلت طبقاتی» و معیشتی جنبش دی ماه را نیز از بازخوانی شعارهای این جنبش در خیابان می‌توان تحلیل کرد. در واقع شعار، جایگزین سازماندهی و برنامه و تشکیلات نیست. اما نهایی‌ترین خروجی تمام این مفاهیم شعار است.

این وظیفه‌ی روشنفکران، فعالان و جریانات چپ و همچنین فعالان با سابقه و تجربه‌ی کارگری است که شعارهای به موقع و عینی را با تکیه بر وضعیت دقیق محل اعتراض در قالب برنامه و رهنمود معرفی کنند و در هر مرحله از جنبش به بررسی و نقد شعارهای کارگران بپردازند

کارگران هیکو چه می‌خواهند؟

در دو سال گذشته، اعتصابات و اعتراضات کارگران هیکوی اراک، در کنار اعتصاب ایران ترانسفوی زنجان و نیشکر هفت‌تپه، حائز رادیکال‌ترین مطالبات و فعالیت‌ها بوده‌اند. در اراک اعتصاب کارگران به دست کشیدن از کار محدود نشد، بلکه کارگران در چند مرحله با شعارها و مطالباتشان به خیابان‌های اراک آمدند و جاده را بستند. اعتراض اصلی کارگران هیکو به خصوصی‌سازی بی‌فائده‌ی کارخانه‌ی هیکو بوده است. اما آنها علاوه بر اعتراض به وضعیت در شعارهایشان به معرفی مدیل و راهکار نیز پرداختند. دولت دلیل خصوصی‌سازی کارخانه را کم بودن بهره‌وری کارخانه معرفی می‌کرد. کارگران نیز ضمن شعارهایشان خواستار «کنترل کارگری» یا حداقل «حضور نمایندگان کارگران در سطح تصمیم‌گیری‌های کلان برای کارخانه» شده بودند. مقاومت کارگران هیکو و گستردگی مبارزات آنها الهام‌بخش بسیاری از اعتصابات کارگری شد.

اما در روزهای اخیر شعارهایی از سوی

شعارها نهایی‌ترین خروجی یک گفتمان مشخص سیاسی هستند. یک جریان سیاسی، پیش از هر چیز به «برنامه» ی خود وابسته است. این برنامه است که تحلیل مشخص یک جریان سیاسی از وضعیت موجود، تقسیم نیروهای موجود در جامعه به «خودی» و «دیگری»، معین کردن موضع طبقاتی، ارزیابی جریان سیاسی از وضعیت تناسب قوای سیاسی، تعیین استراتژی جریان سیاسی و نهایتاً معین کردن تاکتیک‌های متناسب با این پیش‌فرض‌ها را نشان می‌دهد.

ناامیدی، بیچارگی و استیصال پنهان شده در پشت این شعارها، این حرکت اعتراضی را نه به عنوان امتداد مبارزات کارگران بلکه به عنوان حرکتی هیجانی و اتفاقی جدا از مبارزات پیش از خود معرفی می‌کند

هر استراتژی و تاکتیک مشخصی منجر به معرفی «مطالبات» مشخص از سوی جریان سیاسی می‌شود. این مطالبات نهایتاً تبدیل به شعارهایی می‌شوند که بنا بر تاکتیک‌های یک جریان سیاسی و در یک پروسه‌ی آژیتاسیون رو به مخاطبان و کلیت جامعه طرح می‌شوند. خواه این شعارها در خیابان و اعتصاب کارگری طرح شوند و خواه هم‌چون رسانه‌های جریان اصلی، از گلولی بوچیان مدافعان وضعیت موجود و از طریق تلویزیون‌ها و تریبون‌های آنها مطرح شوند. شعارها آینه‌ی تمام نمای یک جنبش اجتماعی یا یک جریان سیاسی هستند. خلاصه‌ی آنچه که یک جنبش اجتماعی یا جریان سیاسی «می‌خواهد» در شعارهای آن مشخص می‌شود.

یک مثال تاریخی مهم در سنت چپ ایران در مورد اهمیت شعارها، تفاوت میان شعار خط مسعود احمدزاده و خط بیژن جزنی است. جزنی معتقد بود با وجود اینکه شاه ایران گماشته‌ی امپریالیسم است، اما نهایتاً رژیم سلطنتی یک دیکتاتوری فردی بوده و از حدی از استقلال برخوردار است. بنابراین جزنی شعار می‌داد «سرنگون باد دیکتاتوری شاه و حامیان امپریالیستی اش». اما مسعود احمدزاده تحت تاثیر مبارزات ویتنام معتقد بود تضاد اصلی خلق، با امپریالیسم است و رژیم شاه تنها جلوه‌ی کوچکی از این تضاد را بازنمایی می‌کند. در نتیجه شعار می‌داد «سرنگون باد امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش». این دو شعار در ظاهر تفاوت چندانی با هم ندارند و تنها جای چند کلمه با هم عوض شده است، اما

این دختران چونان مجسمه، تجسم زندگی میلیونرها زن هستند

مینو مرتاضی لنگرودی

بدون نقد و نظر حجاب، حجاب اجباری

موجی به راه افتاده که در آن دختران انقلاب به جای اینکه مانند مادران انقلابی‌شان با شور و عازنمابیشی چارقدشان را به سر کنند، چارقدشان را بر سر چوب می‌کشند و بی هیچ شورو شعاری خموشانه چونان مجسمه در گوشه و حاشیه میدان انقلاب می‌ایستند. بنظر خسته می‌آیند. اعتنایی به موبایل‌هایی که بسمت‌شان نشانه رفته ندارند. گوشه‌های بدون پوشش‌شان انواع متلک‌ها را تاب می‌آورد. صورت‌هایشان برای تعریف جدیت اقدامشان به سردی و سختی سنگ در آمده است. خلاف آمد عادت مجسمه‌ها که شبیه جانداران اما بی‌جان‌اند. این بانو مجسمان که جان و رگ و پی و هوش و حواس دارند و نفس می‌کشند خلاف آمد مجسمه مردان قهرمان و نامدار که وسط میدان‌ها جا خوش کرده و نشسته‌اند، دختران انقلاب در حاشیه و اطراف میدان‌های شهر روی نیمکتی. جعبه تقسیم برقی، جعبه خالی میوه ای در سکوت با بیرقی که از چارقدشان ساخته‌اند ایستاده‌اند.

زیر گوش‌هایی که خود را به کری زده بودند و چشم‌هایی که نمی‌خواستند ببینند و سرهایی ظاهرا به زیر که جواب سر بالا می‌دادند. همان‌ها نفهمیدند اگر تا دو دهه قبل ازدواج راهکار حل مشکلات زنان محسوب می‌شد امروز اولین چیزی که در کوچ اختیاری و دستجمعی زنان کنار زده شده است ازدواج است

در واقع این دختران تجسم زندگی میلیونرها زنی هستند که هر روز در حواشی میادین و خیابانها هستی شهر را می‌سازند، اما برغم تفاوت‌ها در سبک زندگی و زیست‌زانه‌شان چندان تکرار شده‌اند که دیگر بچشم نمی‌آیند. آنان برای زدودن تکرار باید مجسمه می‌شدند تا دیده شوند. استفاده از هنر تجسمی دربرانگیختن احساس دیدن و زدودن آشنایی از امر آشنا، کنش خلاق و نابی است. باشد تا با مجسمه شدگی انکار سیلان زنانگی و اندام دارای سر زنان را در حیات و هستی جامعه رویت پذیر سازند. دختران انقلاب با نقد رفتار انقلابی و اسلامی که حضور زنان را به صورت اندام‌های بی سر در متن و بطن اجتماع می‌پسندد، چارقد‌هایشان را گل میخ و چوب می‌زنند

تا زن به منزله انسان صاحب اندیشه و اراده و مؤثر در اداره جامعه را رویت پذیرکنند.

این کنش در عین سکوت؛ هستی سیال زنان و بودگی آنان در انبوه نابودگی‌ها و نا دیده‌انگاری‌ها را فریاد می‌زند. زنانگی در جامعه ای که حتی مانکن پلاستیکی‌اش هم اندام بی سر و صورتش را در چارقد و چادرهای چینی و ژاپنی بیچانده است زانده و حد اکثر زینت محسوب می‌شود و ویژگی انسانی قابل اعتنا در هستی به حساب نمی‌آید. از این رو این کنش زنان چونان دردی مشترک درک می‌شود. دردی که هیچ جناح سیاسی اصلاح طلب و اصولگرا و چپ و راست و انقلاب و ضد انقلاب قادر به مصادره آن نیست. چنین کنشی برخاسته از جاذبه و کشش انسانیت بالقوه زنان برای بالفعل شدن و به حساب آمدن در هستی انسانی جامعه است.

دختران انقلاب تلاش دارند زنانگی‌شان را ازخفگی و سوختن زیر خاکستری‌زندگی انقلابی نمای والدینشان نجات دهند. آنان درتمنای به رسمیت شناختن بودن زنان در متن و بطن حیات اجتماعی‌شان بیرق افراشته‌اند. چنین انگیزتگی قابل تقلیل به بود و نبود و گذاشتن و برداشتن تکه پارچه ای بر سر زنان نیست. باور کنیم این کنشی معطوف به خلق حرکت است و بازنمایی نوستالژیک دوران سپری شده و غیر قابل بازگشت که مدام در فضای مجازی تبلیغ و ترویج می‌شود نیست.

مجسمگی زنان در پی بر انگیزتن احساس مشترک موجود بین تمامی انسان‌هایی است که امر سیاسی آنها را به منزله بدن‌های بی سر از متن به حاشیه رانده است. در این وضعیت به میخ و چوب زدن چارقد کنشی جهت فراتر رفتن از قلمروهایی است که نظام قدرت و سرمایه برای انسان‌ها ساخته و هر کس را به بهانه ای درون آنها جا داده است. قدرت انحصار طلب بر هراندامی برجسبی می‌زند تا تبعیض علیه آن را روا جلوه دهد. رهایی از قلمروهای تبعیض ضد تهی شدن جامعه از حضور همه ایده‌های موجود و انکار ایده‌های ممکن آینده هستند. و از این روست که هر انقلابی به محض نفی آزادی و ارتکاب تبعیض به دالی میان تهی تبدیل می‌شود و جامعه را از سرها تهی می‌سازد.

چنین کنشی برخاسته از جاذبه و کشش انسانیت بالقوه زنان برای بالفعل شدن و به حساب آمدن در هستی انسانی جامعه است

جریان انقلابی از مشروطه به اینطرف سرشار از سیلان بی کم و کاست اندیشه‌ها و انسان‌ها بود. سیلان زنان و

مردان اندیشمند. زن و مرد کارگر. زن و مرد دانشجو. بازاری و کارمند کشاورز. اما خیلی زود به هزار دلیل و بهانه و بتدریج به هر بهانه جلوی این سیلان سدها ساخته شدند. در حالیکه تمام اندامها و سرهای سیلان ساز برای بقا و دوام حیات جامعه به انقلاب روی آورد بودند. اشتباه کلان انقلابیون به قدرت رسیده آن است که با ممانعت از جریان یافتن افکار و تثبیت تبعیض‌ها در سطح و عمق جامعه سبب سر ریز سیلان‌ات و جریان‌هایی می‌شوند که ماشین قدرت قادر به شناخت و کنترل آنها از طریق برجسب گذاری نیست. از این رو در وهله نخست آنها را به عنوان دشمن سرکوب می‌کند. کنش‌های دردمندانه آنها را به غیر و خارجی نسبت می‌دهد. اما یکاش بفهمد که باید آنها را واقع بینانه باز شناسی کند.

مجسمگی زنان در پی بر انگیزتن احساس مشترک موجود بین تمامی انسان‌هایی است که امر سیاسی آنها را به منزله بدن‌های بی سر از متن به حاشیه رانده است

حکومت چند سالی است با مردانی که گیسوان‌شان را بلند می‌کنند و دخترانی که گیسوان‌شان را از ته می‌زنند و با مردانی که گوشوار می‌اندازند و دخترانی که برای رفتن به ورزشگاه ریش می‌گذارند مواجه است.

اما با نادیده گرفتن و یا با سرکوب اینها چشم‌ها را بر تغییرات بنیادین در شرف وقوع بست. حال بنظر می‌رسد ناگهان با جامعه ای بسیار جوان و سر شار از سیلان مواجه شده است که قلمرو مطلق و سراسر بدنه قدرت را به چالش کشیده است و نمی‌ترسد. این دختران در درون خانه‌های انقلابیون و در دل جامعه و فرهنگ انقلابی رشد کرده و بالیده‌اند. زیر گوش‌هایی که خود را به کری زده بودند و چشم‌هایی که نمی‌خواستند ببینند و سرهایی ظاهرا به زیر که جواب سر بالا می‌دادند. همان‌ها که نفهمیدند اگر تا دو دهه قبل ازدواج راهکار حل مشکلات زنان محسوب می‌شد امروز اولین چیزی که در کوچ اختیاری و دستجمعی زنان کنار زده شده است ازدواج است. امروز حاکمیت با کنش‌های اجتماعی زنان به منزله موج اجتماعی مواجه است. پیش از آنکه زنی در کار باشد، سیلان کنش‌های اجتماعی است که زنان را از درون خانه‌ها به جامعه کشاند یا رانده است. به هر روی نگرش زنانه بصورت جریان‌ی مدعی در نظام فکری و ساختار سیاسی اجتماعی کنونی وارد شده و قابل انکار نیست. نمی‌توان با رفتارهای متناقض این جریان به بازی گرفت و یا انکار کرد.

دیو چو بیرون رود، فرشته در آید؟!

مجید عبدالرحیم پور

بزرگ‌ترین خطای محمد رضا شاه و اطرافیانش این بود که بجای حفظ و تدوام دست آوردهای انقلاب مشروطیت، حفاظت از آزادی و تحکیم دولت دموکراتیک نوپای دوره مصدق، آن‌ها را بر انداختند و دولت دیکتاتوری شاه محور دوره رضا شاه را احیا کردند و علیرغم برخی اصلاحات مهم و رشد جامعه در برخی عرصه‌ها، نتوانستند حکومت و ساختارسیاسی حقیقی حکومت و جامعه را دموکراتیک کنند و در نتیجه نتوانستند جامعه را در مسیر توسعه همه جانبه پیش ببرند. محمد رضا شاه تا چند ماه مانده به انقلاب همچنان به حکومت دیکتاتوری خود محور ادامه داد. به این ترتیب هم موجب سرنگونی حکومت خود و فروپاشی نظام پادشاهی شد و هم زمینه را برای سرکار آمدن آخوندها و تشکیل دولت دینی فراهم آورد.

سال ۱۳۵۵ فضای سیاسی تحت فشار دولت آمریکا باز شده بود، رکود اقتصادی و گرانی مسکن و خورد و خوراک و دیگر وسایل زندگی و برخورد خشن رژیم با گران فروشان و حاشیه نشینان و... ابعاد وسعتی پیدا کرده بود، اعتراضات روشنفکران، وکلا و مردم بتدریج شروع شده و حکومت به سمت تضعیف و درگیری با مردم می‌رفت.

در چنین شرایطی نیروهای آزادیخواه اعم از نیروهای جبهه ملی، مجاهدین، ما فدائیان خلق ایران و حزب توده ایران و دیگر نیروهای مشابه، نتوانستیم حول آزادی، دموکراسی و حکومت دموکراتیک همکاری کنیم و کانون و شبکه مشترکی برای مشارکت موثر در مبارزات رو به گسترش مردم درست کنیم و نیرویی متشکل و مستقل از روحانیون و رهبری خمینی سازمان بدهیم. عدم همکاری و تشکیل تشکل سیاسی مشترک حول این آرزوها، اهداف و خواسته‌های ملی و مردمی بزرگترین خطای فکری، برنامه‌ای و سیاسی ما و دیگر نیروهای برشمرده بود.

همه احزاب، سازمانها و گروه‌های مطرح مخالف دیکتاتوری شاه در آن زمان، از سال ۱۳۵۶، هرکدام بطور جداگانه و به شیوه‌های مختلف و متفاوت، راه خود رفتند و میدان را برای روحانیون و بازاری‌ها و رهبری خمینی خالی گذاشتند و سر انجام در آستانه انقلاب بهمین، همه به رهبری خمینی تمکین کردند. روحانیون رهبری جنبش را گرفتند و جمهوری اسلامی را جایگزین حکومت دیکتاتور شاه محور کردند.

ما فدائیان خلق ایران نیز که تن به رهبری خمینی نداده و در فروردین ۱۲ فروردین ۱۳۵۷ به «جمهوری اسلامی، آری یا نه» ، نه! گفته بودیم، در ادامه راه، حول برخورد با خط مشی قبل از انقلاب و جمهوری اسلامی اختلاف پیدا کردیم. بجای مدارا و گفت و شنود باهم برای فهم همدیگر، کوشش برای شناخت بیشتر و عمیقتر شرایط جدید، پیدا کردن راه برای حل اختلافات و رفع مشکلات واقعا موجود و بجای ایجاد شرایط، فضا و نهاد دموکراتیک برای مشارکت دادن برابر حقوق و دموکراتیک اعضای کل سازمان در تصمیم‌گیری، به شیوه عجولانه و غیر دموکراتیک بزرگترین سازمان سیاسی و سراسری چپ ایران را دچار انشعاب کردیم.

به این ترتیب هم سازمان را تضعیف کردیم و هم در غیاب طرفین، زمینه را برای شتاب گرفتن بیراهه روی فراهم کردیم. (*)

همه احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های مطرح که هرکدام بنا به دلایلی و به نحوی از انحا یا به دفاع از جمهوری اسلامی برخاسته بودند و یا با آن مبارزه می‌کردند، در همان یکی دو سال اول، مورد سرکوب حکومت قرار گرفتند و به مخالفین آن تبدیل شدند.

- واقعیت این است که اکثریت عظیم مردم، در آستانه انقلاب و دهه اول حکومت جمهوری اسلامی، بر این باور بودند که روحانیون و حکومت اسلامی، زندگی بهتری برای آن‌ها تامین کرده و آن‌ها را به رستگاری اخروی نیز هدایت خواهند کرد. ولی با مشاهده و تجربه کردن روزمره گفتار، رفتار، سیاست‌ها و اعمال ریز و درشت حکومت و دولت‌های ولی محور در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی، بتدریج متوجه این حقیقت شدند که حکومت نه تنها آزادی، عدالت، پیشرفت و آسایش برای آن‌ها تامین نمی‌کند بلکه موجب تخریب دین و اخلاق شان نیز شده و می‌شود.

- ۴۰ سال است مردم هم شاهد و هم مورد آزار و ستم حکومت و حاکمان هستند. از بدو تاسیس جمهوری اسلامی تا کنون میلیون‌ها زن و مرد معلم، کارگر، کارمند، ارتشی، دانشجو و استاد دانشگاه از محل کار به بهانه غیر مکتبی بودن، سنی، غیر مسلمان، بهائی و دگر اندیش بودن اخراج می‌شوند، نیروهای سیاسی و فرهنگی غیر خودی و بعدها خودی سرکوب می‌گردند، در تمامی امور زندگی دخالت، اقتصاد مورد تخریب و ثروت و سرمایه‌های طبیعی و ملی غارت می‌شوند. افزایش بیکاری و تداوم سرکوب، زندان و اعدام و صدور انقلاب و تشنج افروزی در منطقه و در زمینه انرژی هسته‌ای، تخریب روابط بین المللی و ایجاد خطرات جدید جنگ علیه کشور ادامه دارند.

- این فاصله البته حکومتی که خود را، حکومت کوخ نشینان و مستضعفان معرفی می‌کرد حکومت ملاحا و مکلاها و نظامی‌های مالدار چهره نما شد که ثروت طبیعی و ملی مردم و کشور را غارت و به یغما برده و می‌برد.

- در این پروسه، مردم به تدریج با گفتار، رفتار، سیاست‌ها، وعده‌ها و اعمال چهره‌های انقلابی، سازندگی، اصلاح طلبی و اعتدالی حکومت آشنا شدند و آن‌ها را در جریان زندگی تجربه کردند. در عین حال در سیر زمان، شناخت و آگاهی مردم نه تنها نسبت به حکومت و چهره‌های حکومتی و دولتی بیشتر و عمیق‌تر شد بلکه درباره حقوق فردی و اجتماعی و نقش خود در تغییر و تحولات نیز بیشتر و ژرفتر شد.

تجربه و شناخت بیشتر شهروندان از حکومت دینی، رهبران و روسای جمهوری و دیگر مسئولین ولایت فقیه مدار از یکسو و آگاهی نسبت به حقوق شهروندی و اجتماعی خود از سوی دیگر موجب این شد که نگاه تقدس آمیز اغلب مردم نسبت به روحانیت و دیگر حکمرانان ولایت فقیه محور، بتدریج سست و خدشه دار شده و اعتقاد و اعتماد

شان به آن‌ها فروبریزد. لازم است تاکید شود که در این مدت زمان و در این پروسه، نیروهای مدرن، آزادیخواه و عدالت جوی کشور، علیرغم وجود فشار و سرکوب‌های مداوم و خشن حکومت، در برابر این همه ستم، بیدادگری، غارت و تخریب، ساکت نبودند و هرکدام به نحوی به فعالیت بی وقفه در عرصه‌های مختلف فکری، فرهنگی، مدنی و سیاسی و مبارزه با اهداف، سیاست‌ها و روش‌های حکومت روی آوردند.

- در طی این سال‌ها تلاش و مبارزه بی‌وقفه برای تحقق آزادی‌ها و حقوق فردی و اجتماعی، برابر حقوقی زن و مرد، عدالت قضائی، عدالت اجتماعی، حفاظت از طبیعت و محیط زیست، صلح و تعامل و ارتباط با دولت‌های منطقه و جهان، رشد و گسترش یافته و در اشکال مختلف در مبارزات شهروندان و افشار مختلف جامعه تجلی پیدا کرد.

- شبکه‌های اجتماعی جدید مختلف در جهت دفاع از حقوق کودکان، زنان، کارگران، معلم‌ها، حقوق بشر و حقوق شهروندی، حفاظت از طبیعت و محیط زیست، دفاع از حیوانات شکل گرفته و گسترش یافتند و به وسیله مهمی برای فعالیت‌های فکری، فرهنگی، صنفی و اجتماعی و سیاسی نیروهای آزادیخواه تبدیل شدند.

- روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان مدرن آزادیخواه و کنشگران جامعه مدنی در کشور به لحاظ کیفی و کمی افزایش یافتند. نیازها و مطالبات شهروندان بویژه جوانان، زنان، کارگران و معلمان و دیگر افشار و طبقات جامعه به شکل وسیعی در سپهر عمومی مطرح شدند. - تلاش و مبارزه پی‌گیر و گسترده زنان، معلمان و کارگران و جوانان برای تامین خواست‌های صنفی و حقوقی و آزادی‌های فردی و اجتماعی خود علیرغم فشارهای حکومت و جلوگیری از آن‌ها گسترش یافته و در سپهر عمومی انعکاس یافتند.

- مشارکت اغلب مردم در سیاست و انتخابات - اعم از شرکت و عدم شرکت آگاهانه در انتخابات که هر دو بجای خود نوعی از مشارکت در سیاست هستند - آگاهانه و هوشیارانه تر شده است.

فکر و فرهنگ گفت و شنود برای شناخت و فهم همدیگر و پیدا کردن زبان مشترک و مدارا میان اغلب نیروهای فکری و فرهنگی و نیز سیاسی کشور برای حل مشکلات مشترک بتدریج رواج و گسترش می‌یابد.

- و بالاخره در دیماه امسال جنبش اعتراضی بی‌سابقه در حدود ۱۰۰ شهر بوقوع پیوست.

واقعیت این است که این تغییر و تحولات ریز و درشت که بطور فشرده بر آن‌ها اشاره رفت، بخش کوچکی از تغییرات عمیقی است که در ۴۰ سال گذشته در آن جامعه جاری است.

ایران در کدام سمت قرار دارد و چشم انداز کدام است؟

کاهش وسیع پایگاه اجتماعی حکومت، پیدایش شکاف عمیق و بی‌بازگشت میان حکومت و مردم، تضعیف حکومت، پیدایش گسست و شکاف‌های بزرگ پر نشدنی میان نیروهای درون جمهوری اسلامی، گسترش اندیشه‌ها و خواست‌های آزادی، ...

ادامه در صفحه ۱۶

دیو چو بیرون ...

ادامه از صفحه ۱۵

دمکراسی و عدالت اجتماعی، حفاظت از طبیعت و محیط زیست در جامعه و فراهم شدن زمینه برای توده گیرشدن این خواسته ها و تقویت نیروهای مدافع آن ها، از مهمترین تغییرات و تحولات درجامعه است.

جامعه و کشورما سال های درازی است نیازمند آزادی، دمکراسی، عدالت اجتماعی، حفظ محیط زیست، دفاع ازصلح و منافع ملی و تعامل وارتباط با دولت ها و جهان است . حکومت شاه محور نخواست و نتوانست این نیاز را تامین کند. جمهوری اسلامی نیز در ۴۰ سال حکومت بر مردم وجامعه، در شرایطی که اکثریت بزرگ مردم، صادفانه حامی و پشتیبان آن بودند، نخواست ایران را در مسیر تغییر و تحولات دمکراتیک و توسعه همه جانبه و پایدار و تامین زندگی بهتر قرار بدهد. جامعه و کشورایران برای رهایی از وضعیت فلاکت بار وخطرناک و قرار گرفتن در مسیر توسعه همه جانبه و پایدار و تامین زندگی بهتربرای مردم و امنیت برای کشور، به آزادی، دمکراسی و تشکیل دولت مدرن دمکراتیک و مستقل نیاز دارد . این آرزو و نیاز ملی و مردمی دیرینه و امروزی جامعه و کشورماست.

امروز اگر بخواهیم بطورفشرده، سطح رشد و نیاز مردم و جامعه و رابطه مردم با حکومت جمهوری اسلامی را توصیف کنیم می توان گفت؛ جان جامعه شکفته ایران مدت هاست که در جام جمهوری اسلامی نمی گنجد . آقای خامنه ای و دیگر مسئولان ولایت فقیه محور، برای جلوگیری از نفوذ، پیشرفت و توده گیرشدن خواسته های آزادی، عدالت اجتماعی و دمکراسی در کشور، بویژه بعد ازاعتراضات و جنبش سراسری اخیر که جنبشی مردمی، حق طلبانه و ترقی خواهانه است، کوشش می کنند این تلاش ها را به دشمن ، به دولت ترامپ و دیگر دولت های خارجی نسبت دهند. در صورتی که ایشان و دیگر رهبران و مسئولان حکومت

واقف هستند که فرایند وسمت گیری مدرن - دمکراتیک و عدالت خواهانه امروزی ، به پشتوانه صد واندی سال تلاش و مبارزه ی زنان و مردان ایرانی و بر اثر ۴۰ سال مبارزه بی وقفه ایرانیان مترقی و آزادیخواه، از دل جامعه بیرون آمده و علیرغم فراز و فرود هایش، پیش می رود.

سخنی با نیروهای مدافع آزادی، عدالت اجتماعی و دمکراسی کشورمان

واقعیت این است که حکومت و رهبران و مسئولان حکومت جمهوری اسلامی، با تداوم و اعمال روش ها و سیاست های تا کنونی خود بر مردم وجامعه، مدت هاست زمینه را برای بحران های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی وسیع تر وهم جانبه تر فراهم می کنند و بتدریج بدست خود زمینه را درسمت انحلال یا فروپاشی حکومت خود، و خطرات بزرگ برای مردم وکشور مهیا می کنند.

صد واندی سال ازنهضت بیداری و انقلاب مشروطیت و تاسیس اولین مجلس و دولت متحد - دمکراتیک نوپا، ۶۰ و اندی سال از سرنگونی دولت متحد - دمکراتیک دوره مصدق، ۴۰ از سرنگونی رژیم متحد - دیکتاتوری شاه محور و ۴۰ سال از تاسیس جمهوری اسلامی و حکومت آن برمردم وجامعه می گذرد .

اگردرسهای لازم را گرفته ایم چه می خواهیم بکنیم ؟

آیا دراین شرایط حساس ، هنوز وقت آن نرسیده که ، احزاب، سازمان ها و دیگر نیروهای فعال فکری، فرهنگی و سیاسی آزادیخواه، دمکرات و عدالت جوی مستقل از حکومت و مستقل از دولت های خارجی، در راستا تحقق آرزو و نیاز ملی- مردمی کشورمان و رفع خطرات خارجی ، حول اهداف مشترک آزادی ، دمکراسی و دولت دمکراتیک، دورهم جمع بشویم و کانونی ، شبکه ای و یا کنگره دمکراتیک مشترک و مستقلی بسازیم و در مبارزات مردم و

روندهای سیاسی جاری درجامعه و حول کشور، مشارکت جدی و فعال و ایفاگر نقش موثری در سرنوشت جامعه وکشورمان داشته باشیم ؟؟

۴۰ سال قبل گمان بردیم وباصدای بلند و شورانگیزخواندیم: «چو دیو بیرون رود فرشته در آید». اما دیو دگر در آمد و در آوردیم.

آیا هنوز و همچنان منتظر هستیم بازم، فرشته ای، قهرمانی، رهبری، ملای خوش خط وخالی ، آقا زاده یا شاه زاده ای و این باربنام دمکراسی و توسعه از قعر تاریخ و یا از آستین دولت های خارجی درآید تا کشور ومردم مار را « نجات » و جامعه را «آزاد » و ما را دمکراسی بکند؟! -----

*- اقلیت و جناح چپ سازمان اکثریت، سیاست مخالفت با جمهوری اسلامی ومبارزه با آنرا انتخاب و پی گرفتند ودرکوتاه مدت دچاراختلافات شدند وبازهم انشعاب کردند.

بعاد از انشعاب، ما رهبری سازمان فداییان خلق ایران اکثریت از اواسط سال ۱۳۵۹، به تدریج به پیروی ازبرنامه و سیاست حزب توده ایران روی آوردیم ، از سال ۱۳۶۰ سر از بر نامه شکوفائی جمهوری اسلامی و سیاست به اصطلاح اتحاد و مبارزه در آوردیم تا اواخر سال ۱۳۶۲. از این تاریخ به بعد، برنامه و سیاست شکوفائی جمهوری اسلامی را به تدریج مورد بحث و بررسی نقد قرار دادیم. از سال ۱۳۶۳ به این سو این برنامه و سیاست کنار گذاشته شد و برنامه و سیاست جدیدی مبتنی بر تغییر و تحولات دمکراتیک و توسعه همه جانبه و پایدار و تشکیل نظام سیاسی و اجتماعی دمکراتیک در شکل جمهوری تدوین و جایگزین آن شد . (برای اطلاعات و شناخت بیشتر دراین زمینه ، می توان به اسناد کنگره های سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در سایت کارآنلاین مراجعه کرد) .

بولتن کارگری شماره ۲۲۲

در این شماره می خوانید:

-تحلیل هفته: تشدید مبارزه صنفی - سیاسی، علیه تعرض نئولیبرال های حاکم

-از تجربه دیگران: اتحادیه های صنفی ارمنستان دشواری و چالش ها (بخش نهم)

-دیگر کشورها: ۸ مارس روز جهانی زن، اعلام اعتصاب کارگری در اسپانیا از جهان کار: آینده کار، چنان که می خواهیم (بخش ۲۱)

-اطلاعیه: بیانیه مشترک سه تشکل کارگری: مطالبه دستمزد ۱۳۹۷، ۵ میلیون تومان

-بیانیه شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران اعتراض به ادامه سرکوب معلمان توسط نهادهای امنیتی دولت

-گزارش: تهاجم وحشیانه نیروهای "یگان ویژه" و "نیروی انتظامی" به کارگران "نیشکر هفت تپه"

گروه کار کارگری سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۳۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022

442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com